

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

الحمد لله المتعام ودين ايام سعادت التزام رساله مفيده و عجايبه سديده
در علم كلام احقاق حق و در ابطال اعتراضات الذخاير مسمي به

فاطحة البرهان

٢٨

مؤلفه

عوارف و معارف ادب فواضل فضائل اب الياف التخلل الحميده
حليف النضال السعيده جناب المولوي السيد علي كبريتي الرندي سلامه الله تعالى

در مطبعه فاطمه سيم پريس لاهور مطبوعه گرد

توثیق و تقریظ

از آیت الله فی الانام حجة الاسلام مرجع الاعلام امام المفسرين العظام
افتخار المجتهدین الکرام علم الهدی فقیه اهل بیت المصطفیٰ مولانا
ابو تراب السید علی الحائری القمی لاهوری مجتهد العصر مملکت سندھ پنجاب

باسمہ سبحانہ

الحمد لله على نواله والصلوة على نواحي رجاله والسنة اقواله ومصادره افعاله واسمائه
امثاله علل الوجود ومفاتيح افعاله اسرار السجود ومحمد وآله اما بعد ايس رساله شريف
مستيفه موسومة به قاطع البرهان كد حقيقت برهان قاطع است از مصنف
عوارف ومعارف اداب فواضل وفصائل آداب اليق الخلال العلية الحميدة
حليف الخصال البهية السعيدة الحائز اسنى مكارم المجد والسداد والبلاغ اقصى معارج
الرشاد والارشاد جناب المولوى السيد على اكبر التتبي الرندوى خصة الله بجلال
المواهب واسبع الله عليه فواضل النعم والرعايب مے باشد بمطالعہ چند مواضع
آن پر داختم تهذيب وترصيف باحسن اسلوب وتركيب وتاليفش بهنج مرغوب
منوده اند فلقد اجاد فيما افاد وفاض فينا في فنال المراد ومحض لب الحق ما ليس عليه
يزاد حرسه الله خالق الليل والنهار ومكتنه على بساط النشاط والاسبشار

بحق سيد الابر وآله الاطهار
من مبارک حویلی لاهور
منقہ خادم الشریعہ المطهرہ علی الحائری تعلیم خود

تفسیر لوامع التنزیل

توفیق حجت الاسلام طه طه
 کتاب جامع در اثنا تفسیر لوامع
 مخفی مانند که تفسیر لوامع التنزیل
 که در نزد و حج ذی شریعتی و مشهور
 و شرح علوم و اسرار ال محمد صلی
 امر و کرامت است که مثل و بدل
 ندارد البتة از باب ثروت و ثروت
 در طبع و نشر انکشاف مستطاب
 سعی نمایند خدمت شایسته
 برین مبین و شرح شریف از
 که بنویسند اوقات و اسرار و بیانات
 از باقیات حاصلات و احوال
 من لا یحضر الجان فی الوجود
 البتة فی مشرق و مغرب الطه طه

مخفی نماند که مصنفات حجة الاسلام والمسلمین ناصر الملت والدين هایت الله فی العالمین صدر المحققین
 مولینا السید علی الحائری مجتهد العصر الزمان لاهور در تائید و تشیید مذهب حق الهادی
 دار و که کتابی بیکر ندارد و خصوصاً لوامع التنزیل و سواطع التاویل که بصیة جلالت و
 عظمتش عالم را فرا گرفته و آثار مہدایات و برکاتش در قطار و مصار رسیدہ است کہ حج اسلام
 غنیات عالیات و مجتہدین ایران در مدح و تجلیل و تعظیم و تفخیم این تفسیر جامع العلوم دقیق و گزشت
 نفرموده اند و ہمگی بر توحید و تہ و مفسر علامہ اتفاق و اطہائی دارند و اعتراف جسته اند کہ بوجد
 این تفسیر ضرورت ہیچ تفسیر باقی نماند چه این تفسیر براساس مہر شتی و مجتہدی و مقتدا
 مقتدی در تحصیل علوم قرآنیہ معلّم کامل است چه در این تفسیر تمامی اعتراضات یہود و نصاری
 و مجوس و مجمل مخالفین را محققانہ و فلسفیانہ جوابات ذیل ہر است لولہ میفونند اما فوسک و جہل
 و ہر خون عصر میمون از مجلدات این تفسیر جامع العلوم غیر از چند جلد بقلب طبع ریخته شدہ لکن
 بمصدق الاشیاء مرہونند باوقاٹھا در این جزء زمانی بتوفیق این زمان مجلد خامس
 ہم مطبوع گردید و چونکہ از قیمت مجلدات ہمیں تفسیر جامع العلوم بفرع شاعت دین و گریخت
 و رسائل دینیہ چاپ میشوند لہذا امید است از ناظرین این تفسیر کہ در نزد و حج و شاعت این بکوشند و موہن
 تر غیب خریداری مجلدات این تفسیر نمایند از متمولین امر و موہن قیمت ہر جلد این تفسیر مبلغ پانچ روپے
 و از غریبا موہن شدہ و بیکر است مجلدات مطبوعہ این تفسیر حسب ذیل اند جلد اول جلد ثانی جلد ثالث جلد سابع
 جلد ثامن جلد تاسع جلد ثالث عشر جلد رابع عشر جلد خامس عشر و تاکنون میانی مجلدات چاپ شدہ اند این
 جلد سادس عشر و در حین تالیف است امید است تدوین عتقرب مجلدات غیر مطبوعہ ہم بجا پیوستہ انتشار خواهند یافت
 المشتہر آغا سید ابوالفضل رضوی القمی مبارک حویلی لاهور

تقریر

بسم الله الرحمن الرحيم
 بحمد الله والصلوة والسلام
 آیت الله العالمیدین خواجه ملا محمد کاظم خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

لله در مولفه صیث انه سلمه الله تعالى افاد و اجاد و اتی
 لما هو فوق المراد من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

محمد کاظم

فاطحة البهران

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله
 الطیبین الطاهیرین المعصومین و لعنة الله علی أعدائهم
 أجمعین الی یوم الدین :- اما بعد چنین گوید احقر العباد حرری سید علی
 اکبر التتبی الرندی می محققی شماند بر عموم اخوان دینی و ظان ایمانی اینک چون در ایام
 اشتغال بتحصیل علوم دینییه در ارض اقدس نجف علی من مشرفیها آلاف الف
 من التحیيات و التثخین شنیدم که مذهب و بابی و غیره در آن خطه رواج و دین
 شیعیان را یغما و تاراج می نمایند لهذا این وجیزه را بر رسم تحفه تالیف نمودم و ذخیره

آخرت قرار دادیم و به قاطع البرهان در اثبات خلافت خاصه از برای مولا امیرالمؤمنین
 امید مؤمنان علیه صلوات الله الملائک المنان موسوم ساختیم امید از
 متفغین اینکه در حیات و ماتم از دعائی خیر فراموش ننمایند و ما توفیقی الا بالله
 و توکلت علیه و بر سه مقصد و سه ابواب و یک خاتمه مترتب ساختیم و اما مقصد
 اول در وجوب نصب امام است و مقصد دوم در شرائط امام است و مقصد
 سوم در خصائص امام است و اما باب اول در بعض اخبار از علمائے عالمین
 وارد شده است و در تفاسیر آنها است و باب دوم در سبقت ایمان امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب و در عصمت انبیاء است و باب سوم در آیه غار است و اما
 خاتمه در بعضی عبارات از زبان مبارک پیغمبر منقض در شان امیرالمؤمنین رسید
 است در آنها است و اما مقصد اول که در وجوب نصب امام است بدانکه امت
 اختلاف کرده اند در اینکه نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر
 وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضاً خلافتست که عقل حکم میکند بر
 وجوبش یا شرع معلوم شده است و آنچه فرقه ناجیه امامیه اتفاق کرده اند آنست
 که واجبست بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً چندین وجه
 است اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت
 بر نصب امام نیز میکند البته معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیا
 ایشان ناچار است از رئیس و سرکرده که در امور مختلفه ایشانرا برادر است
 هدایت نماید و رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالیه ایشان که بالضرورت در
 معاملات و معاشرات ایشان رو میید بد بر وجه حق و صواب از ایشان بگذرد
 عقول در این معنی مقطوراتند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست
 خصوصاً بعد از حضرت رسول صلی الله علیه آله که او خاتم پیغمبر است و بعد از او
 امید بعثت پیغمبر دیگر نیست وجه دوم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر
 هذا عقلاً واجبست و ایضاً اصلاح بر حق تعالی واجبست و شکی نیست در اینکه اصلاح
 بحال عباد و جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکم علی الاطلاق که اختیار بر

و دنیائی ایشان بدست او باشد و چنین رئیس یا پیغمبر است یا امام در زمانیکه
پیغمبر نباشد منحصر است در امام و چه سوکیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله
علیه آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت
و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن
در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و غیر ذلک از برای ایشان مقرر کرد
و در فرائض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام و اقیقه حقه بوحی الهی مقرر
نمود و مدت آنحضرت مدت قلیله بود و در آن مدت جمع قلیله ظاهراً اذعان کردند
که اکثر آنها نیز باطن منافق بودند پس هیچ عاقله تجویز این میکند که امری خداوند
چیزی عظیم است چنین امری ناتمام بگذارند و عاقله برای این ملت و شریعت
کتاب و سنت و معصوم و ماموم از کذب و سهو و تغیر و تبدیل باشد مقرر نکند و کتب
مجل و غامض و وجه و محله در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و تزیین
نیافته باشد و آنچه در میان باشد و رعایت اجمال باشد و هر کس بخوی بفهمد و منکر
از برای آن تعیین ننماید یا آنکه هزار و یک احکام ضرورتاً در ظاهران نباشد و
احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و لو سنان چند را که سر
انواع اغراض فاسده داشته باشد صاحب اختیار امت گرداند که هر باطلی خواهد
برای خود یقین نماید و آن باطل و جاهل هر امری که رود صحابه را جمع کند و
خود مانند خبری که در کل ماند و باشد و از این و از آن پرسد تا بمقتضای اغراض
باطله خود یکی ترجیح دهد هر که بجهل از عقل داشته باشد چنین امری را بر خدا و رسول
روانمیدار و خداوند بآن لطف رحمت نسبت لعباد و خصوصاً این امت و پیغمبر
بآن مهربانی و شفقت و در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت بایشان
باشوند و پیغمبر بزرگوار که آن ازارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای
مدایت امت قرار داد چون شود که بمرتبه دست از ایشان بردارد و ریشه و
و میقالی که در دهر بیمار میشود و برای شفقت بر رعیت خود و مزایع خود یک کسی
را تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطه برای متروکات خود تعیین

میکند و پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و امت
 و امت خود کسی را تعیین نمیکند پس اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدی حکم
 نخواهد کرد و وجه چهارم آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقررده حق لقا و در
 جمیع انبیاء علیهم السلام از آدم تا خاتم انبیاء آن بود تا خلیفه برائے ایشان تعیین
 نمی نمود ایشان از دنیا رحلت نمی فرمودند و سنت حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرف میفرمود و عادت
 آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و جمیع بلاد و قرایه اسلام البته حاکمی
 نصب نموده و امر ایشان را بجا و نمیکذاشت پس چون در این مفارقت کبری
 و سفر بے انتهای احوال ایشانرا مهمل و امور ایشانرا معطل میگذاشت چنانکه ترتیب
 امامت چنانچه دانسته نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار
 نوانند کرد باید که بنی را مردم اختیار نیز نمایند توانند کرد و این باطل است اتفاقاً
 و اینابر مصالح عامه عباد و عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند کرد و عقلای صفا
 تدبیر بسیار است که کسی را از برائے انتظام قریه یا حکومتی تعیین نمایند و در اندک
 وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بریاست دین و دنیای عام
 خلق چگونه عقول مردم وفا کنند و اینصفا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم
 خواهد شد بغیر حق تعالی بران مطلع نمیتوان شد و اوله عقلیه در این باب بسیار
 است چنانچه در باب قضا و قدر مذکور خواهد شد و آیات که دلالت بر نص امامت
 و خلافت امیرالمومنین میکنند بعضی را در نسخ و دیگر جمع نموده و آلا نهم چند آیه
 را حجت آوردیم اول آیه وانی براه الیوم املکت لکم دینکم و اتممت علیکم
 نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم بر شما نعمت خود را و شکست شربت در اینکه امام از
 معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برائے صلاح دین و دنیای امت اعظم از آن
 نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برائے امت کرد و باشد با وجود آنکه احادیث
 مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارو شده است که این آیه شریفه بعد از نصب
 امیرالمومنین علیه السلام در غدیر خم نازل شد و هم در آیه کریمه و قالوا لا نؤمل هذا

الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ أَهْمُ لَيْفَسِيهِمْ رَحْمَةُ رَبِّكَ وَتَحْنُ قِسْمَتَا
 بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سُلْطَانًا وَرَحْمَةً رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَحْكُمُونَ مفسران
 خاصه و عامه گفته اند كه بعضی از كفار قریش میگفتند كه چرا فرستاده نشد این قرآن
 برود مرد عظیم از اهل مكه و طائف مانند ولید بن مغیره كه در مكه و عروه بن مسعود كه در
 طائف كه ایشان اموال و باطین بسیار دارند و حق تعالی در رد قول باطل ایشان
 فرمود كه آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبر را و بهر كس خواهند
 میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی
 را بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنكه بیکدیگر محتاج باشند و
 بعضی از ایشان بعضی را بكارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و در
 حال آنكه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه
 دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را كه نزد ما قدری و اعتباری ندارد
 بایشان نگذاریم بلكه خود تقسیم كنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان باختیار
 ایشان گذاریم و هرگاه دانستی كه مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و هیچ نعمتی بآیات
 نمیرسد پس باید كه آنرا نیز باختیار مردم نگذارند و خود نصب تعیین نمایند و این
 معنی نهایت و صروح دارد و از این آیات كرمیه اگر مد و تخصیص و عناد دیده
 بصیرت مخلصان را بنوشاند سیم حق تعالی میفرماید وَ رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
 وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو
 می آفریند هر چه را میخواهد و برمیگزیند هر كه را میخواهد و بنوده است ایشان را
 اختیاری و منزه است خدا از آنچه ایشان شرکاء او میگردانند و دلالت این
 آیه نیز ظاهراست بر آنكه برگزیننده برائے امور دین و دنیا خدا نه خلق و مفسران
 روایت کرده اند كه این آیه بر دو آنها نازل كه گفتند چرا خدا پیغمبر را بدگران
 بلا و چهارم آیات بسیار است كه دلالت میکند بر آنكه خدا متعالی همه چیز را در قرآن
 مجید بیان فرموده است مثل مَا فَوْضَلْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ يَعْنِي تَقْصِيرُكُمْ

در کتاب از هیچ چیز و کل شیئی فصلنامه تفصیلاً و هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل
 دادنی و لا یطیب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ نزدیکی نیست مگر در
 کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در کتاب بیان فرموده
 باشد چون تواند بود که تعیین امام از اسم امور است بیان نفرموده باشد
 هیچ حق تعالی فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان امرند از شما
 و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اول الامر نیز عام باشد معلوم
 است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور و اطاعت هر امری و صاحب
 حکمی بکنند پس باید که اول الامر نیز مثل رسول باشد در اینکه خطا و غلط و دروغ
 و گناه و سهوا و از او صاف و نشود و الا لازم آید که حق تعالی امر کند بچیز چند که از
 آنها پنهانی کرده است و چنین کسی امامست که حق تعالی نصب کرده است و
 معصوم است از خطا و بالتفان غیر آنکه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحبان
 مرتبه نیستند مقصد و و حکم در بیان شرائط امامت است بر قول متکلمین همان خطا
 و در علم و الا تفصیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است الا
 حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يَتَّبِعَ اَمْ مَنْ لَا يَهْدِيْ
 اِلَّا اَنْ يَهْدِيْ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ یعنی آیا کسی هدایت میکند بوسی
 حق سزاوارتر است با این که مردم بیرونی او کنند یا کسی که خود نمیتواند هدایت
 یافت مگر آنکه دیگران او را هدایت کنند پس چه میشود شمار را نمیفهمید و چگونه حکم
 میکنید تجویز عدم افضلیت امام و الا یضاً فرموده است هَلْ لَّيْتَوِيَّ الَّذِيْنَ
 لَعَلَّكُمْ وَ الَّذِيْنَ لَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا الْكِبَابُ یعنی آیا مساوی میباشد با هم آنها که صفا
 علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم نیستند مثلاً که نمیشوند این را که صاحبان علم
 و ایتنا فرموده است فَاَسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ یعنی رسول
 کنند از اهل علم یا از اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی وحی کرد بآنکه که ای جابر
 فی الاذن من خلیفته بدستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند

کہ آیا قرار میدہی در زمین کسی را کہ فساد کند در زمین و بریزد خونہائی مردم را و ما
 تسبیح میکنیم ترحم تعالیٰ فرمود کہ من میدانم چیزیکہ شما نمیدانید پس حق تعالیٰ اسما را
 تعلیم آدم کرد و بآن محبت بر ملائکہ تمام کرد کہ چون او از شما اعلم است بخلافت
 سزاوارتر است پس معلوم شد کہ اعلم بودن موجب استحقاق... خلافت است و
 ایضاً چون بنی اسرائیل قبول پادشاہی طالوت نمیکردند حق تعالیٰ فرمود کہ او را
 تفصیل دادیم بریادتی علم و جسم پس معلوم شد کہ مناط ریاست و پادشاہی بیادتی
 علم و شجاعت است چہ ظاہر شد آنست کہ زیادتی جسم قوت و شجاعت نہ بزرگی
 بدن چنانچہ آیات چند از قرآن جمیع کردہ ام در نسخہ دیگر از انہا باید ملاحظہ شود و مجمل
 اینست وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللَّهَ قَدْ لَعَنَ لَكُمْ طَّاغُوتَ اِلٰی آخِرِ وَ فَرَمٰ
 اِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰ عَلَیْكُمْ زَادَكَ لِبَسْطَةِ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ اِلٰی آخِرِ
 دویم از شرائط امامت عصمت است و اجماع علماء امامیہ و قلیلی از عامہ نیز
 قائل و منعقد است بر آنکہ امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر
 از جمیع گناہان کبیرہ و صغیرہ و احادیث متواترہ بر این مصنون وارد شدہ است
 و ایضاً امام امین حق تعالیٰ است بر دین و دنیا و مردم ہر گاہ خود در راہ
 احکام الہی خیانت کند کہ قابل امامت خواهد بود بلکہ محل ملامت خواهد بود و قبول
 حق تعالیٰ اَتَامُوْهُ النَّاسِ بِالْاِْمَانِ اِیضاً چون حق تعالیٰ خطاب کرد بحضرت
 ابراہیم کہ من ترا کہ دانیدم امام از برائے مردم حضرت خلیل از این عطا جلیل
 بسیار شاد شد و از برائے فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز
 امام قرار دہ حق تعالیٰ فرمود لَا یُنَالُ عَهْدِیَ الظَّالِمِیْنَ یعنی نمیرسد عہد ما بہ
 من بظالمان و ہر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود در ہر وقت از اوقات
 عمر خود کہ معصیت کند بر او صادق خواهد بود کہ عہد امامت باو نمیرسد و ایضاً
 عمدہ فائدہ در نصب امامت آنست کہ حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت
 باشد ہر گاہ معصیت و خطا بر آورد و باشد امام دیگر باید کہ او را از معصیت منع
 نماید و خطائی کہ از او صادر کرد و او خطا ہر سازد پس او امام کل خواهد بود نہ

اول و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند و زفولاً و فعلاً چنانچه در آیات و احادیث
 معلوم شد و ایضا هنی از منکر بر ایشان واجبست اگر مخالفت بکنند یا اطاعت
 و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر خوب اطاعت
 بغیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام از او اخذ کنند
 پس محتاج بدوام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند
 بود پس لازم میآید تبیین یا منتهی میشود با امام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میآید
 و بعد از تامل معلوم میشود سیم از شرائط امامت است و نزد امامیه هاشمی
 بودن امام است و آن نصوصی که بر خصوص هر یک از آنکه صلوات الله علیهم
 وارد است معلوم خواهد شد انشاء الله و سن بیان بهجک از این سه شرط قابل
 نیستند و این سه صفت متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در غیر
 مذکور شد در او نیز باشد علامه مجلسی ره در حق الباقین میفرماید که سلطان العلم
 المحققین نصیر الملت الدین در بعضی از رسائلش گفته است که در امامت
 شرط است معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی
 مذکور شد و ویم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی
 و دنیوی مثل احکام شرعی و سیاست بدینی و آداب حسنه و دفع دشمنان
 و رفع شبهات ایشان زیرا که قرار امامت بدون اینها حاصل نمیشود و سیوم
 شیخاعت برائے مردم دفع فتنه و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن
 دین حق زیرا که اگر او سر کرده است بگریز و ضرر عظیم بدین میرسد بخون گریختن
 بعضی از رعایت چهارم آنکه در جمیع صفات کمال را داشته باشد مانند شجاعت
 و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود
 کامل تر باشد و الا تفصیل مفصول لازم می آید و آن تبیین است نزد عقلا و حکم
 آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد و خواهد در خلقت مانند
 کوری و خره و میسپی و خواهد در خلق باشد مانند بخل و حرص و کج خلقی و خوم در مال
 مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و

خود در فرع مثل صفات تہائی بپست و افعال رکبک زیرا کہ اینہا منافات بالطف
 دارند ہشتادم آنکہ قرب و منزلت او نزد خدا تعالی از ہمہ کس بیشتر باشد و زہد و عبادت
 و طلعت او از ہمہ بیشتر باشد ہفتم آنکہ معجزات او از او ظاہر شود کہ دیگران از او عاجز
 باشند تا آنکہ در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد ہشتم آنکہ امامت او عام باشد
 و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد در میان رعیت کرد و اثبات این
 مدعی باجماع و احادیث متواترہ اولی است مقصد سیم در بیان صفات و خصائص
 امام است کہ از احادیث معتبرہ ظاہر میشود و اینہا در احادیث مابسیار است
 مجلسی در حلیۃ القلوب ذکر فرمودہ است و در این رسالہ بعضی را ما این مینمایم
 کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیہ السلام روایت کردہ است امام را دہ علامت
 است پاکیزہ و ناف و ختنہ کردہ متولد میشود چون اشکم مادر نریمی آید دستہا را
 زمین میگذازد و صد البشہا دتین بلند میکنند و محتلم نمیشود با حباشت جنابت در او ہم
 نمیرسد و دیدہ اش بخواب میرود و دلش بخواب نگیرد و یعنی آنچه واقعہ میشود در حال
 میداند و خمیازہ و کماکش نمیکند و از پست سرے بپند چنانچہ از پیش رومی بپند
 و فضلہ از او جدا میشود بومی مشک از او می آید و زمین را خداوند موکل کردہ است
 کہ آترا بپوشانند و فرو برد و زرہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ رومی پوشند
 قاتش درست می آید و ہر کس دیگرے می پوشد خواہ دراز خواہ کوتاہ یکشہرش
 زیادہ می آید و ملک او را سخن میگوید تا آخر عمرش و ابن بابویہ رحمۃ اللہ علیہ از
 حضرت امام رضا روایت کردہ است کہ داناترین مردمانست در حکمت و علم
 و دقائق امور از ہمہ در پیش است و پرہیزگار و بردبار تر و شجاعت تر از ہمہ کس
 است و عبادتش از ہمہ بیشتر است و سایہ ندارد و شاید مراد آن باشد گاہ
 چنین است و از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و انما این کہ بول و غالیط او
 را کسی نمیدید و زمین موکل بود بانکہ با پنچہ از او بیرون می آید فرو برد کہ بر مردم ظاہر
 نشود و بولیش بومی مشک خوشبو تر است و مردم از جان ایشان کہ او را مقدم دارند
 بر خود در ہر باب و جان خود را شمار فدائی او نمایند بانکہ مردم این حالت را نسبت

با هم میرسانند و شفق و مهربان تر است بر ایشان از پدران و ماوران ایشان و
 تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بان امر میکنند خود
 زیاده از دیگران بان عمل کند و آنچه مردم را بان نهی میکنند بیش از دیگران تمام
 در ترک او مینماید و دعائی او مستجابست حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند پیرایه بدو نینماید
 و حریمها و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است خصوصاً شمشیر و لطف
 که از آسمان آمده و نزد او است و نامه است که نزد او است که نامهائی جمیع
 شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد
 او است که نامهائی دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد
 امام می باشد و آن نامه البیت که طول آن هفتاد ذراع است در عرض بیست
 گوسفند و چون ... پیچیده شود بچند کی را نشتر میشود و در آن نوشته است هر
 حکمی که فرزندان آدم باو محتاج شود و نزد او می باشد جعفر بزرگتر و جعفر کوچک تر
 از پوست بر است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حد و دو غیر آنها
 است حتی عیش و تراش در بدن کسی بکنند حتی گناهی که تغزیر آن یک تا زیاده
 یا نیم تا زیاده است یا ثلث تا زیاده است و آنها را حضرت رسول املاء فرمود
 و حضرت امیر المومنین بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله
 علیها نیز نزد امام است و در آن نامهائی احوال پادشاهان تا روز قیامت
 نوشته است و از برای آن که حضرت نسبت میدهد که چون حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله از دنیا مفارقت کرد و حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیم روداد
 از مفارقت آنحضرت و جفاائی منافقان امرت عارض شد حق تعالی جبریل
 را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرائی آئینده را برای آنحضرت ذکر میکند و
 حضرت امیر المومنین مینوشت و در آن کتاب خبرائی آئینده هست تا روز قیامت
 و بسند معتبر از حضرت موسی کاظم منقول است که امام را بحدی فصاحت میتوان
 اول آنکه امام پیش از او رضی الله عنه است بر او میکنند چنانچه حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله رضی الله عنه بر امیر المومنین علیه السلام کرد و دویم آنکه هر چه پرسند جواب شافی

میفرماید و اگر نه پرسند خود جواب ابتدا اینها میسر میسرید پدر مردم را باینده چهارم
 آنکه جمیع لغت‌ها و زبان‌ها را میسر اند و هر کس را بلغت خود جواب میفرماید پنجم آنکه
 کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیض بل
 متواتره ظاهر میشود که ایشان اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بود است مردم را
 زنده میگرداند چنانچه حضرت امیر المومنین مکرر مرده را زنده میگرداند و حضرت
 باقر و صادق علیهما السلام ابوالعباس را بینا کردند و صاحب خزانه و پیروی را شفا
 دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که بهر پیغمبری داده
 بود همه را بر رسول خدا و آئمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر
 بود اند بر طے عرض که مسافت بسیار بعید را در زمان تکلیل طے نمایند بلکه در یک
 روز و کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابها جمیع پیغمبران مانند تورات
 و انجیل و زبور داود و مصحف آدم و تثلیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی نزد
 ایشان است و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف
 و تنگه موسی که دو از ده چشمه از او جاری میشود و انگشتری سلیمان و بساط
 و علامات جمیع انبیاء علیهم السلام نزد ایشانست و حق تعالی ایراد مسخر ایشان
 کرده بود که بران سوار توانند شد که ملکوت زمین و آسمان بگردانند و مقتاد و دو
 اسم حق تعالی میدادستند که بران هر چه میخواهند البته مستجاب میدادستند که
 بآن تحت بلقیس را از دو ماه را بیک چشم زدند و حضرت سلیمان حاضر کرد
 و علوم ایشان چندین نوع بود گاه صدای ملک می شنیدند و گاه روح القدس
 که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القام میکرد و گاه
 با الهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاه صدای ملک بگوش میرسد
 مانند صدای زنجیر بر طشتی فرو داده و در احادیث که مذکور است و میفرمایند
 که ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است و در هر شب قدر بر امام زمان نازل
 میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر
 شد است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده نزد ایشانست و هر علمی

از آسمان بر زمین آمده نزد ایشان هست و وارث جمیع علوم انبیاء و نزدیکان ایشان
مستو شمون که بهر کس نظر کنند از آن علمی بر او ظاهر میشود از جبین او ایمان و
کفر و نفاق او را میدانند و بر هر درختی و برگه و ریگ و سنگی که امام نظر میکند
از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن با بفتاد و بطن نهض
امام است و جامه های حریر و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهر و باطن حضرت
رسول و آنحضرت امیر المومنین رسید و نزد سایر آئمه علیهم السلام مضبوط است این را
جعفر ابی بن میگویند و صد و هفت و دیگرے نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول در آن مضبوط است و آن را جعفر احمد میگویند و حضرت صاحب الامر آنرا
خواهد کشت و فصل در بیان طریق شناختن امام است و آن بچند وجه
میتوان ایراد نمود اول آنکه از همه ظاهر تر و آسان تر است و مناسب لطف
حکمت الهی است چنانچه دانسته شد که بعضی حضرت رسول بر امامت احدی
از امت و بعضی امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد در باب قضا
و قدر و بعضی را در باب آیه غار مذکور میشود و انشاء الله تعالی الحاصل ثابت
که آئمه اثنا عشر منصوص اند با امامت از جانب خدا و رسول و ایضا در باب قضا
و قدر ذکر میشود ولیکن این سه مقصد در طریق امامیه ذکر شد و اما باب اول در
بعضی از اخباری که از علمائے عامه وارد شده پس اگر خواهیم که بطریق مخالفان
حجت تمام کنیم باید احادیث و کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت تمام کرد و ایم
لهذا علما را رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث و کتب معتبره ایشان حجت
آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان
انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را در زمان استیلائی
خلفائی جور منافقان صحابه برائی طمع مضرب و مال از برائے ایشان
و ضح کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما
از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یاد در کتب معتبره ایشان مذکور
است بر حقیقت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که

متواتره است یا در کتب معتبره مانند کوراست استدلال کنند نه از احادیثی موقوف
 بر مخصوص کتب ایشان و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند از شدت
 تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان تداول
 بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفائے ایشان مشتمل بوده است در میان
 ایشان متروک است. فقیر در این رساله از کتب معتبره و متداوله میان
 ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند کرد و مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم که مالی و تاجید
 میدادند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعظم علمای ایشان است و جمیع احادیث
 صحاح سنه ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطائی مالک و سنن
 نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود و سجستانی است و در آن جمع کرده است
 و مثل مشکوٰۃ که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و طبیبی و دیگران بر آن
 شرح مانوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند
 و اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتاب چند نقل کرده ام که
 هر حدیث را بایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلعم نسبت داده
 ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشان است و کتابش
 در ایشان متداول است و کتاب ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعظم
 علمای ایشان است و کتاب در فتوح سیوطی که از مشاهیر فضلاء ایشان است و در
 تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشان
 است و تفسیر کشاف و نسای بر روی و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال آنها از
 کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول است و معتقد و احادیث اهل بیت علیهم السلام
 مجلسی در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده است بدانکه سجد سبب فرقه ناجیه
 امامیه آنست که خلیفه بے واسطه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بنف خدا و رسول علی بن ابیطالب است و سنیان میگویند که ابو بکر را بعد
 حضرت رسول مردم خلیفه کردند و خلیفه اولی است و دلیل ایشان بر
 این مطالب در آیه غار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در اینجا چندان

مناسبے بنوہ است حاصل کلام اینست کہ ما در بیان بعضی از روایات کہ در کتاب
 بر امامت و فضیلت حضرت امیر المومنین میکنند با اتفاق بین فریقین انہارا
 ذکر میکنیم لهذا اسما علی ایثار با اتفاق بر شان ذکر نمودیم اول آیه وافی
 بآیمانہ انما اولیکم اللہ ورسولہ والذین امنوا الذین یقیمون الصلوۃ و یؤتون
 الزکوۃ و ہم سراجون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی با مورثان مگر خدا
 و رسول و انہا کہ ایمان آورده اند انہا بر پامیدارند نماز را و میبہند زکوۃ را
 در حالتیکہ در رکوع اند خاصہ و عامہ اتفاق کردہ اند بر آنکہ این آیه در شان علمازل
 شدہ است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کردہ است از عبد اللہ
 بن سلام کہ آدم بخد مرت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و کفتم بالقصدین
 قول خدا و رسول کہ وایم قوم ما از ما کنارہ میکنند و ما را دشمن میکنند و سوگند
 یاد کردہ اند کہ با ما سخن نگویند پس خدا متعالی این آیه را فرستاد پس بلال بر آن
 نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود
 و بعضی در رکوع بودند پس سائلے سوال کرد پس علی بن ابیطالب اکثر خود
 را با و داد و سائل بر رسول خدا جز و اد کہ علی در رکوع این انگشت را بمن داد
 پس این آیه نازل شد و ثعلبی در تفسیرش روایت کردہ است کہ روزی ابن عباس
 در کنار چاہ زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاہ ابوذر غفاری حاضر شد
 و گفت ایہا الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا باین در گوش الاہر
 گوش کر شود و باین دو چشم والاہر دو چشم کور شود و میگفت علی پیشوای نیکوکاران
 است و کشندہ کافرانت و یاری کردہ شدہ است ہر کہ او را یاری کند
 و مخدولست ہر کہ او را باری نکند بدرستی کہ من نماز کردہ ام در روزی از روز
 بار رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نماز ظهر را پس سائلے در مسجد سوال کرد کسی با و
 ندا و سائل دست بسوئے آسمان بلند کرد و گفت خداوند اگواہ باش کہ من سوال
 کردم در مسجد رسول تو و کسی بمن چیزی نداد و در آن حال علی در رکوع بود پس
 اشارہ کرد بسوئی سائل با انگشت کوچک دست راستش پیوستہ انگشت را و در آن

میگردد سایل آمد انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز
 بود و آنرا مشابهن نمود چون از نماز فارغ شد دست بسوی آسمان کرد و گفت
 خداوند را برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگار را سینه مرا کشاد گردان
 و آسان گردان بر لای من کار مرا و بکشا کردی از زبان من که بفهمند سخن مرا
 و بگردان از بر لای من وزیر من از اهل من که آن بارون است محکم گردان
 و آن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعائی اورا مستجاب
 کرد و ایندی و با و خطاب کردی بزود من محکم کرد و اتم میاروی ترا به برادر
 تو و بر لای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بد هم خداوند است محمد پیغمبر تو و برگزیده تو
 خداوند پس بکشا برائی من سینه مرا و آسان کن بر لای من کار من و بگردان از
 بر لای من وزیر من از اهل من که او علی است محکم گردان با و پشت مرا و ابو
 گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند
 جلیل و گفت یا محمد این آیه را بخوان بر آنحضرت یعنی بر علی و سیوطی پسندید
 بسیار و فخر رازی بدوست و زنجشیری و بیضاوی و یسارپوری و ابن السیاح و واحدی
 و سمعانی و نظیری و صاحب مشکوٰۃ و مؤلف مصابیح و سایر مفسرین خاصه عام
 ارشد و مجاهد حسن بصری و اعمش و عقیقه بن ابی حکم و غالب بن عبد الله و قس
 الزبج و ابن عباس و ابو ذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر
 و غیر ایشان نظم در آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که لفظ
 انما کلمه حاضر است و دلی در لغت بجای معنی آمده است یکے از انها یار و دوست
 و صاحب اختیار و اولی در تصرف و معنی آخر نزد یک اند بیک دیگر و در معنی
 اول معلوم است که در این آیه مراد این است زیرا که یار و دوست مؤمنان
 مخصوص خدا و رسول و بعضی که موصوفت باین صفت باشند بلکه همه مؤمنان یار
 و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است و المؤمنون و المؤمنات
 بعضهم اولیاء لبعض و ملائکة نیز و یار و مؤمنان چنانچه سخن اولیاء شکر
 فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و بعضی از مؤمنان میباشد و اگر گویند که این

آیه بلفظ جمع آورده شده است چگونه مخصوص آنحضرت است جواب گوئیم که در میان
عجم اطلاق جمع بر واحد میکنند و شایع است باعتبار تعظیم یا اینکه ما دعوائی
اختصاص نمیکینم زیرا که احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخل
اند و هر امانی در قریب امت البته باین فضیلت فائز میگردد و صاحب کشف گفته
است که مراد از این آیه چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده اند که دیگران نیز
متالجت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیه رسول در شان آنحضرت است و مراد
بولایت امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمرو بن حصین روایت کرده
اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری برای جنگ فرستاد حضرت امیرالمؤمنین
را امیران لشکر گردانید و چون آنحضرت فتح کرد و یک کنیز را از غنیمت برآید
خود برداشت و لشکر را این معنی خوش نیامدند چهار نفر از صحابه اتفاق کردند
که چون خدمت حضرت رسول برسد این را بحضرت رسول عرض کنند و فائده
چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر می گشتند حضرت امیر بخد مت آنحضرت
می آمدند و سلام میکرد و بعد از آن بخانههای خود می رفتند و چون خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند سلام کردند و یکی از چهار نفر بخواست
و گفت علی علیه السلام چنین کرد و حضرت رسول رومی مبارک از او گردانید
پس دیم نیز بخواست و همه سخن را گفت باز آنحضرت روازا گردانید و یکم
نیز بخواست و همان سخن را گفت و حضرت از او هم روازا گردانید چون چهارم
نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از رومی آنحضرت ظاهر بود و سه مرتبه
فرمود که چه میخواهید از علی بدستیکه علی از منست و من از اویم و ادولی هر
مومن و مومنه است بعد از من و این عبد البر و استیجاب روایت کرده است
از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجلی بن ابی طالب گفت که
تو ولی منی بعد از من پس معلوم شد که امریت که مخصوص اوست و ولی که
در آیه است در شان اوست و فقره اولی در حدیث اول معلوم است که
اختصاصی که حضرت را بانجناب بود و دیگر را بنوده و ایضا تخصیصی بود

۴
به بعد از خود در هر دو حدیث دلیل خلافت است زیرا که محبت و نصرت در
حال حیوة نیز بود و هر عاقلی میدانند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان
و محکوم بحکم ایشان نمیتواند بود و ویم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
و کونوا مع الصادقین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بتزئید از
خدا و باشید با صادقان و راست گویا در همه چیز خصوصاً در دعوائی که ایشان
بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان و متابعت ایشان است
در گفتار و کردار و نه آنکه به بدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است
و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطاب با کسی قرآن مجید عام
است و شامل جمیع امت و همه زمانها است با اتفاق امت پس باید که
در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است
که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر یک راست بگوید و متابعت
او واجب باشد و این با اتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع
افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم
در هر زمان و وجود متابعت ایشان و ایضا اتفاق علماء بعد از حضرت سول
صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام غیر دوازده امام صلوات الله علیهم
معصوم هیچ کس نیستند پس حقیقت مذکور اینست و امامت ائمه ایشان
ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر مشهور و نقلی در تفسیر مشهور از ابن عباس
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد از صادقین
علی بن ابیطالب است و از ابراهیم بن محمد ثقفی خرکوشی در کتاب
شرف النبیین از اصمعی بسند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که مراد از صادقین محمد و علیست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود صادقین بائیم که عزت آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که صادقون آل محمدند و بعضی روایات وارد شده است که مراد
صادقون آنهاست که خدا فرموده است و رشان ایشان من المؤمنین

رَحَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ مَحَبَّهُ وَ
 مِنْهُمْ مَنْ يَدُّ نَظْرًا وَمَا يَكُنْ لَّؤَا أَيْتٍ يَلَاكُ يَعْنِي از جمله مؤمنان مردان
 چند هستند که راست گفته اند آنها را که با خدا عهد و پیمان بران بسته بودند
 که بار رسول امین ثبات قدم بودند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگرینند
 تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان
 وفا به عهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکنند و تبدیل
 نه کردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی نکردند و در احادیث خاصه و
 عامه وارد شده است که این آیه در شان ابی بن عبدالمطلب علیه السلام نازل شده
 است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیه السلام اند که عهد کرده بودند
 که تا کشته نشود دست از یاری حضرت رسول شکر ندارند و وفایان عهد کردند
 و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر علیه السلام بودند و آنکه انتظار شهادت میکنند
 امیر المؤمنین علیه السلام بود و او از جنگ نگرینند مانند ایوب و عمر و عثمان و اشل
 ایشان و تغیر و تبدیل در دین خدا نه کردند مثل ایشان و در سبب نزول
 از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که منم آنکه انتظار
 شهادت میکنم و تبدیل نه کردم تبدیل کردنی و استدلال درین آیه نقل
 میکنم برای تشهید این مدعای که از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعظم علمای
 خاصه اول آنکه مخزومی که علمای سنیا نیست در تفسیرش گفته است که
 حقیقاً لای درین امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باش پس باید که صادقان
 موجود باشند زیرا که بودن یا چیزه مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار
 است در هر زمان صادقان باشند پس باید که اجماع ائمت بر باطل نه کنند
 و این دلیل است بر اینکه اجماع حجت است و مخصوص زمان حضرت
 صلی الله علیه و آله نیست زیرا که بتواند ثبات شده است که خطابه های قرآن
 متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیه شامل جمیع ادوات
 هست و تخصیص ببعضی از منزه از آیه معلوم نیست و ایضاً تعلیلی در تفسیر

ذکر میکند از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه چهار درهم داشت و مالک چیزه نبود بغیر آن پس یک
 درهم را علانیه و یک درهم را در شرب و یک درهم را در روز تصدق کرد
 پس این آیه در شان او نازل شد **الَّذِينَ يَنْفِقُوا أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ**
وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً تَأْخِرُ آيَاتُ قُرْآنٍ الْقَدَرِ وَنَازِلُ نَشْدِ که در شان پیش کس آیات قرآن
 نازل شد **سَيُومُ** در احادیث بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر
 آیات صدق و تصدیق آنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو
 نعیم در حلیه و سیوطی در مشهور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده
 است در تفسیر قوله تعالی **وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ**
أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکس که راستی را آورد و تصدیق بآن
 کرد ایشانند پس بزرگاران گفته اند آنکس که صدق را آورد حضرت رسول است
 و آن که تصدیق بآن کرد علی بن ابیطالب است و بنا بر این دو مقدر است
 و علمای نحویون و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کردند و باز
 حقتقالی فرموده است **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ**
هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ
نُورُهُمْ و احمد بن حنبل و جمیع دیگران از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند
 که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده است بر روایت دیگران
 عباس گفت در شان علی و حمزه و جعفر نازل شده است ابن عباس گفت
 یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسول و ایشانند بسایر راست گویند تصدیق
 کنندگان و کوفیان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای
 ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و نور ایشان بر صراط و باز حقتقالی فرموده است **وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ**
فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ

وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَافِقًا يَعْنِي أَنَّهُمْ
اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهاست که خدا انعام
کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو
رفیقان ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان
از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است که
عامة و خاصة بطریق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابیطالب علیه السلام
صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شویه
و فردوس و ابن مغال و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کرده اند که صدیق سه نفر اند حبیب نخست که مؤمن آل بسین است و
خرنبل مؤمن آل فرعون است و علی بن ابیطالب علیه السلام و او افضل
ایشان است و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است سبقتگیرندگان آنها
سه نفر اند که کافر بودند بخدا ایک چشم زدند علی بن ابیطالب و صاحب آل
بسین و مؤمن آل فرعون ایشانند صدیقان و علی بن ابیطالب افضل
از ایشانست و از صاحبان خط ابویعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله
گفت که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می گفت من صدیق اکبر می گویم
این سخن را بعد از من مکرر دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم
و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن و صاحب
صباح گفته است که صدیق دائم الصدق است و کسی است که تصدیق کند
گفته خود را بکردار خود و حقایق پیغمبران را باین وصف ذکر کرده است
در شان او ریس علی بنیاد علیه السلام آنکه کان صدیقاً نبیاً در
حق یوسف فرموده است يُوَفَّى أَيُّهَا الْقَصْدُ لِقَافَتَانِ سَمْعِ
بَعْرَاتِ سَمَائِنِ يَا كَلْبُ سَمْعِ إِلَى آخِرِهِ وَكَسَى كَمَصْدَاقِ أَيْنِ آيَاتِ
و صاحب صفات باشد البته امامت و خلافت احق از کسی که بهره که از اینها
نداشته باشد چهارم حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ

وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ يَعْنِي أَيَا پس کے کہ بر جھتے و بر مانی از جانب پروردگار
خود باشد و از پے او باشد کو اہی از او مثل کسی است کہ چنین نباشد برینہ
است حضرت رسول است و در سادہ خلافت صح و این ابی الحدید و ابن
مغازلی و سیوطی در منثور و طبری و اکثر عامہ بطریق متعدّدہ روایت کرده اند
کہ از عباد بن عبد اللہ کہ روزے حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام بر منبر فرمود
کہ گے از قریش نیست مگر آنکہ یک آیہ یا دو آیہ در مدح یا مذمت او نازل
شدہ باشد پس مردے پر سید در شان تو کدام آیہ نازل شدہ است حضرت
در غضب شد و فرمود در سورہ ہود نخواندہ این آیہ را کہ رسول نجد اصلی اللہ علیہ
و آلہ بر بیتہ است از جانب پروردگار خود و من گواہ اویم و مخبر از می چون
این روایت را نہ کردہ گفت کہ حق تعالیٰ از جهت شرافت این گواہ فرمودہ
است از او است یعنی مخصوص او است و بمنزلہ پارہ تن او است و بنا برین
تفسیر باید کہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام تالی حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
باشد و بعد از و بلافاصلہ خلیفہ باشد و اگر تالی در فصلی مراد باشد باز دلائل
امامت دارد زیرا کہ تفصیل مفضول لازم آید و او قبیح است پیغمبر اکم
أَنْتَ مُنْذِرٌ لِّكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَ ثَقَلِي تَفْسِيرُش از ابن عباس روایت
کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول روایت کرده است کہ منم منذر
و ہادی علیست یا علی بتو ہدایت می یابند ہدایت یافتگان را و عبد اللہ بن احمد
عنبلی نیز در سند خود روایت کرده است این حدیث را و ابن آبیہ کریمی را
بنا بر تفسیر کے کہ روایات مستفیضہ عامہ و خاصہ وارد شدہ است کہ دلائل
میکنند بر آنچه فرقہ ناجیہ امامیہ رضوان اللہ علیہم قایلند کہ پیش عصر کے خالی
نیست از حجۃ از جانب حق تعالیٰ بر بندگان یا پیغمبرے یا وصی پیغمبرے یا
امامے کہ ہدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی کہ نگاہ دارد مردم
را از ضلالت و گمراہی چنانچہ عقل نیز بر این شاہد عدلست و ششم و من
النَّاسِ مَنْ كُشِّرَ لِيْ نَفْسِهِ اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ رَؤُوفٌ

بِالْعِبَادِ یعنی از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب
 خوشنودی خدا و خدا میربان است بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه
 متواتر از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای
 مومنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت از جانب خداوند مأمور شد که از ایشان بپا
 شود و بقاریب رود و کفار قریش در آنشب بر دور خانه آنحضرت برآمدند و انتظار
 صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در جای
 خود بخوابانند که کفار کما کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و حضرت
 بیرون رود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بشارت را بحضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام داد و شاد شد و بشکرانه این نعمت که جان شیرین
 خود را فدای سرور عالمیان میکند و بجای آورد و بر فرش آنحضرت خوابید
 و صد شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و دوران وقت این آیه کریمه
 نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث
 بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری در
 تفسیر شریعتی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد حنبل در مسند
 و سمعان در فضائل و غزالی در احیاء و سایر موزنین و محدثین و شعرا و امامان
 رساله چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا بینائیم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از
 سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب نازل شد در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغایت
 و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است
 که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت نمود لبوسه بدین حضرت
 امیر المؤمنین را در مکه گذاشت که قرضها آنحضرت ادا کند و اما نهتنای مردم
 را که نزد آنحضرت بودند بایشان رو کنند و در شبی که خواست در غار رود و مشرکان
 در خانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را که بر

فرش آنحضرت بخوابد و فرمود که بر د خضرمی بسزی که من بر خود می پوشم در شهاب خود
 پوشش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا بخواهد بنویسد که بخوابد رسید
 پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بکبرئیل
 و میکائیل علیهما السلام را من میان شما بر ادوی قرار کرده ام و عمریکه از شما
 را در از تر از دیگرے کرد ایندم کدام یک از شما دیگرے را بر خود اختیار می کنید بطول
 زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول
 حیوة دیگرے بر خود نکردند پس حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی
 بن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش خوابید و جان خود
 را فدا کرد و ایشد و زندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار کرد و اکنون بروید بسوی
 زمین و از بشر دشمنان محافظت نمایند پس هر دو بر زمین آمدند و جبرائیل بالا
 سر آنحضرت نشست و میکائیل نزدیک او نشست و جبرائیل ندا میکرد و کیفیت
 پی پیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا تو بیانات میکند باینها که پس خدا تعالی
 این آیه را بر حضرت رسول فرستاد و در وقتیکه متوجه مدینه طیبه بود و در شان علی
 و حافظ ابولغیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده
 است هفتم آیه کریمه تطهیر است اَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
 أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و بیان نزولش در باب قضا و قدر
 می آید انشاء الله چنانچه ثعلبی از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه
 علیهما السلام نازل شده است و ایضا ثعلبی و غیر او از ائم سلمه رضی الله عنهما روایت
 کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود حضرت فاطمه
 حریره از برای حضرت رسول آورد و در زیرش عباس خزنه گسترده بود من در
 حجره نماز میکردم پس حضرت رسول فاطمه فرمود بطلب شو پر خود و پسرایه
 خود را پس علی و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن
 حریره شدند درین وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول

زیادتی عبارت گرفت و برایشان پوشانید و دست مبارک آسمان بلند کرد
 و فرمود خداوند اینها اہلبیت منند و مخصوصان منند و دو رکن از ایشان
 رجس را و پاک کردان ایشانرا پاک کرد و ایندنی - اُمّ سلمہ گفت پس من ہر
 خود را داخل خانہ کردم و گفتم من نیز با شما یم یا رسول اللہ و مرتبہ فرمود کہ
 عاقبت تو خیر است مراد داخل اہلبیت نہ کرد و صاحب جامع الاصول از
 صحیح ترمذی روایت کردہ است کہ اُمّ سلمہ گفت این آیہ در خانہ من نازل
 شد و من در پیش درختی بودم گفتم من از اہلبیت نیستم فرمود عاقبت تو
 بخیر است تو از احوال رسول خدائی و در آن خانہ در وقت نزول آیہ علی و حسن
 و حسین و فاطمہ علیہم السلام بودند و ایضاً از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمہ
 ہمین مضمون روایت کردہ است و ایضاً صاحب جامع الاصول صاحب
 مشکوٰۃ از صحیح مسلم روایت کردہ است از عایشہ کہ روزی حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ و سلم آمد و عباسی منقش سیاہ پوشیدہ بود علی و حسن و حسین و فاطمہ
 علیہم السلام را داخل عبا کرد و این آیہ را خواند و ثعلبی ایضاً این روایت را از
 عایشہ نقل کردہ است و ابن حجر کہ متعصب ترین علما کے ایشانست در کتاب
 صواعق محرقة گفته است کہ اکثر مفسران اعتقاد آنست کہ این آیہ در شان
 حسن علی و حسن حسین و فاطمہ علیہم السلام نازل شدہ است شاید این مطلب
 کہ باعتبار ضمیر عنکم جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شدہ
 کہ حسین بن نمیر از زید بن ارقم کہ یکے از علما کے ایشانست از و پرسید کہ آیا
 زبان آنحضرت از اہلبیت اویند زید گفت بخدا سوگند زن در مدتی باشوہر
 میباشد و چون طلاقش گفت پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکہ اہلبیت
 او خویشان اویند کہ صدق بر زنا نش حرام است و من جملہ کہ از آیات دلالت
 میکنند بر امامت امیر المؤمنین علیہ السلام آیہ مبایعہ است و بیان ہم در باب
 فضا و قدر مذکور میشود و جا کے دیگر فرمودہ است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
 يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ با سایر آیات و ادلہ کہ سابقاً مذکور شد

و مویّد آنکه آنحضرا علم الناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناجسی در
صواعق محرقة از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم که در چه امر نازل
شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شد بدستیکه عطا کرده است مرا
پروردگار من دلیله فهمنده و زبان گویا و ایضا گفته است که ابن سعد
و دیگران روایت کرده اند ابی اللطیف که علی علیه السلام فرمود که سوال
کنید مرا از کتاب خدا بدستیکه هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل
شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داؤد
از محمد بن اسیرین روایت کرده که چون حضرت رسول صلعم بعالم قدس
ارتحال نمود علی علیه السلام بیعت ابوبکر حاضر شد و فرمود سوگند آیا کرده
ام که رد ابرو و شش نمیدارم مگر براسه نماز تا قرآن را جمع نه کنم پس میگویند
مجموع قرآن را بترقیه که نازل شده بود جمع کرد و از طبرانی روایت کرده
است از امام سلمه گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی
باقران است و قرآن یا علی است از یک دیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث
متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده
است و رد نه کرده است و همین بس است از براسه اثبات امامت و علم
امامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم
پس دست علی را میگیرد و میفرماید که این باقرانست و قرآن با او است
و از یک دیگر جدا نمیشوند صریح است در اینکه لفظ و معنی قرآن با او است و
مفسر قرآن او است و قرآن و قرآنیها در حقیقت او میسرند و متابعت قرآن
بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر مبیل تاکید فرماید که در قیامت
از ایشان سوال خواهم کرد و شما چه گونه رعایت ایشان کرده اید و هر عاقله

که درین حدیث تأمل نماید و تعصب نورزد و میداند که این نص صریح است
 بر خلافت آنحضرت صلوٰۃ اللہ علیہ قطع نظر آنکه اعلیت او نیز ثابت میشود
 و آن کافست ازیراے او لویت با ما است و ایضا اگر البیاض با لثا و نفی
 صا و ریش و بعضی او لازم بود از ان جهت و آن منافق و محبوب مودت و
 موید آنکه مراد مودت عامه مؤمنانست که او از ارکان ایمانست بلکه مراد
 آنست که او منزله کتند بآن جهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد
 و محبت او دلیل ایمان باشد آنست در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی و در مسند
 احمد بن حنبل روایت کرده است حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود
 که دوست نمیدارد علی را هر منافق و دشمن نمیدارد او را هیچ مومن و
 ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ
 فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرادش نام داده است و این عبد البر در استیقا
 گفته که طایفه از اصحاب روایت کرده اند که حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ با
 حضرت امیر المؤمنین گفت دوست نمیدارد و ترا اگر مومن و دشمن نمیدارد ترا
 اگر منافق و حضرت امیر خود می گفت بخدا سو کند عهد کردی بمن بمیرا حق بسوئی من
 که دوست نمیدارد و مرا اگر مومن و دشمن نمیدارد مرا اگر منافق و حضرت رسول
 فرمود که هر که علی را دوست دارد و تحقیق که مراد دوست داشته است و هر که
 علی را دشمن دارد و تحقیق مرا دشمن داشته است و هر علی را از ار کند تحقیق مرا
 از ار کرده است و هر که مرا از ار کند خدا را از ار کرده است و از جابر روایت
 کرده است که ما شش نفر متفقاً نزد آن زمان رسول خدا آمدیم بعضی علی
 بن ابیطالب تا اینجا حدیث عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
 روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول دست حق
 حسین را گرفت و فرمود که هر که مراد دوست دارد این دو تار دوست دارد
 و پدر ایشان را دوست دارد و با من خواهد بود و در حجه من در روز قیامت
 و ایضا از صحیح ترمذی از ابی دجانہ روایت کرده است ما کرده انصار

متفقاً بر اینست که بنی‌هاشم بنی‌علی بن ابی طالب این روایت را ایضاً از صحیح
 از امام سلمه روایت کرده است و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده
 است که حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب فرمود سوگو کنید بآن خداوندی
 که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد بنی‌امی بسو
 من کرد که دوست نمیدارم و مرا نمیکشند و دشمن نمیدارم و مرا نگرنافتی و این حجر
 در صواغی محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون
 عمر و اسلی شکایت حضرت امیر کرد و حضرت فرمود مرا ازار کردی عمر و گفت پناه ببرم
 بخدا از آنکه ترا ازار کنم فرمود هر که علی را ازار کند مرا ازار کرده است و ایضاً
 ابن حجر روایت کرده است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده
 است که رسول خدا فرمود **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَدَرْشُكُوهُ** از ترمذی
 روایت کرده **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ**
مِنْ بَابِهَا و در استیعاب روایت کرده است **أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**
 و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده است و مضمون همانست که منم
 شهر علم با حکمت و علی درگاه اوست پس هر که علم خواهد باید بسو
 و این حدیث از متواتراتست و شک درین حدیث را بی نیست بغیر تعصب
 و شقاوت ندارد و مقتضای آیه کریمه **لَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ**
ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ الْقِيِّ وَأَنْتُمْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَالْقَوُّ
اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علمست بسو
 آنحضرت بیایند و عمداً احتیاج از امام از جهت علم و معرفتست با امر چند است
 از قضایا و احکامی که اجرائی آنها این نیز بوضوح خواهد پیوست و از جهات
سِقَايَةِ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ حَقًّا عِنْدَ اللَّهِ

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا اگر داینداب دادن حاجیان از چاه زمزم
و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی را که ایمان آورده است بخدا و روز
قیامت و جهاد کرده است در راه خدا و مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب
و خدا هدایت نمیکند بر راه بهشت کرده متمکانات را نه آنکه ایمان آورده اند و هجرت
کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بآمال ثانی خود و جانهای خود
بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند در ستمکاران و رسیدند بحد مقصود
خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در
شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حتی صاحب کتاب
و خوارزمی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نه کرده اند و از حسن بصری و
شعبی و محمد بن کعب فرطی که این آیات نازل شده در باب علی بن ابیطالب
و عباس و طلحه بن شیبہ در منکامی که ایشان مفاخرت میکردند ظلم گفت من
صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم در میان شب کعبه
میتوانم خوابید و عباس گفت که زم زم و آب دادن حاجیان با من است و
اگر خواهم در مسجد بخوابم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نمیدانم شاید
بیگوشید من پیش از هر کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این
آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده
است از محمد بن کعب فرطی و سیوطی و در منشور بندهای بسیار روایت کرده است
و ایضاً روایت از حافظ ابو نعیم در فضائل صحابه و ابن عساکر از انس بن مالک
که عباس و شیبہ با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت
رسول و ساقی حاجیانم و شیبہ گفت من از تو اشرفم من امین خدا ایم بر خانه او
و خزینة دار خدا ایم چنانچه مرا امین کرد و ترانه کرده است پس حضرت امیر المؤمنین
حاضر شد و ایشان باین سخن را اندک و ساکتند حضرت فرمود من اشرفم از شما هر
دو و من اول کسی ام ایمان آورده ام و هجرت کرده ام و جهاد کرده ام پس هر
سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این سخنان را ذکر کردند حضرت

جوابی نہ فرمود گریختند پس بعد از چند روز این آیت نازل شد و حضرت برایشان
خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بن چندین طریق
از عباس و دیگر روایت کرده است کہ در مفاخرت علی و عباس نازل شد و
از شبے روایت کرده است کہ در مفاخرت علی و عباس و شبیہ نازل شد تا
اینها حتی یا حی یا قیوم الله یا مریہ و ابوالقاسم حکانی از بریدہ روایت کرده
است کہ روایت شبیہ و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیہ السلام برایشان
گذشت و گفت بچہ چیز فخر میکنید عباس گفت خدا بمن فضیلت داده است
کہ بدیگرے نداده است و آن آب دادن حاجیانست و شبیہ گفت کہ و عمارت
مسجد الحرام بمن داده است و امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود خدا بمن داده
است در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام است کہ بنود داده شدہ
است فرمود دردم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول^۱ او پس عباس
غضبناک شد برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد
رسول خدا نمے بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود علی را بطلب
چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا کہ چنین سخن بر روی عم خود گفتی گفت
خوف حق را بد رشتی گفتم ہر کہ خواهد بغضب آید و پھر کہ خواهد راضی شود پس
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار ترا سلام میرساند و میگوید کہ این
آیات را برایشان بخوان چون برایشان خواند عباس سہ مرتبہ گفت راضی شیم
و مویدا شکہ این آیات در شان آنحضرت است کہ حق تعالی در نیجا فرمودہ است
ایشانند فائزون و این مضامین را حافظ و دیگران بستہ ہائے بسیار از عمش
و مجاہد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است کہ مراد آنست
کہ کسے کہ ولایت او را ندارد و داخل مؤمنان نیست و آنکہ عمل بآن آیہ پیش از
ہمہ کردہ است و آنکہ کمال ایمان و سبقت باسلام است چنانکہ حافظ و دیگران
از مجاہد روایت کردہ اند کہ در پیچ موضع در قرآن یا ایہا الذین آمنوا
نیست مگر آنکہ سابقہ از برائے او زیرا کہ او سبقت گرفت بر ہمہ بسوئے اسلام

و مویذ اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن
 مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسند یاسی بسط روایت کرده اند که میان
 علی و ولید بن عتبہ برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت اگر گشت
 شو بد رستنی که تو کو دکی و من و الله از تو زیانم کشاده تر و نیز اوم نند ز دور جنگ شجاع
 ترم حضرت امیر علیه السلام فرمود ساکت شو اے فاسق پس حق تعالی تصدیق
 آنحضرت را فرستاد أَفَتَرَى كَانِ مُؤْمِنًا كَانِ كَانِ فَاِسِقًا لَا يَسْتَوِي
 منجمد از آیات که در شان علی بن ابیطالب نازل شده است بخوبیست که مفسرین
 و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت
 سؤال بسیار نمودند و سبب ملال آنحضرت میگرددید حق تعالی باین سبب از بزم
 امتحان صحابه که ظاهر کرد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت
 قدم اند این آیه را فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا فُتِنْتُم بِالرَّسُولِ
فَقَدْ مَوَّابَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَىٰ لَكُمْ صِدْقَةٌ یعنی اے گروه مومنان هرگاه
 البته با رسول بسرخن گوئید پیش از آن که گفتن تصدق بکنید پس کسی از
 صحابه تا ده روز که بیضاوسی و سایر مفسران گفته اند راز نه گفت و مطلبی عرض
 بغیر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نه کرد و باتفاق مخالف و مؤلف تا
 آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود أَشْفَقْتُمْ أَنَّ تُفَدَّ مَوَّابَيْنَ يَدَيَّ
نَجْوَىٰ لَكُمْ صِدْقَاتٍ فَاذْكُرُوا مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ و قَاتِبِ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَاقِمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و الله بخیر مما
 تَعْمَلُونَ یعنی آیات رسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقه بدهید
 پس چون نگردید و خدا ب شما بخشید پس نماز را بر پا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت
 کنید خدا و رسول را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد معاقبات
 این متوجه همه و صحابه شد بغیر آنحضرت عمل باین امر نمود و باتفاق مفسرین و
 از مجاهد روایت کرده اند و حافظ ابو نعیم و سایر مفسرین که حضرت امیر المؤمنین
 فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نه کرده است کسی پیش از من و عمل بآن

نخواهد کرد و احدی بعد از من و این آیه نوحولیت من یکدیگر را رواشم بدو در هم
 فرو ختم و هرگاه خواستم راز بگویم یکدیگر هم نقد کردم تا آنکه این آیه منشوخ شد
 و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی شان علی بن ابی طالب
 کرده است از این عباس که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت داشت
 که با حضرت راز را بگوید تا آنکه پیشتر تصدیق بکنند پس اول کسی که تصدیق
 کرد علی بن ابیطالب بود و دینار را بدو در هم فروخت و ده راز با حضرت
 رسول گفت و در هر راز را یکدیگر تصدیق کرد و بر وایت دیگر از ابن عباس
 روایت کرده است چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن
 با حضرت و بخل و رزیدند از تصدیق کردن و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰۃ
 والسلام تصدیق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدیق نکردند
 پس منافقین گفتند علی این کار را نه کرد و مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج
 دهد و مؤلف میگوید پس در اینجا دو دلیل ثابت میشود اول آنکه کار پسر عمش
 را دهنده علی باشد این عین ثبوت حقیقت او شد چرا که کسی کار رسول خدا را
 رواج دهد پس او متابعت خدا و رسولش کرده پس حقیقت ایمان بهمین است
 پس ثابت شد بزبان منافقین خلیفه رسول و ولی خدا او باید باشد که
 متابعت خدا و رسول کند و دیگران متابعت ایشان نکنند و رواج دین
 و شریعت ایشان دهد چگونگی او را خلیفه نکند و دیگران را خلیفه گردانند این عین
 ظلم است و خدا و رسول ظالم بودن قبیح است و این قبیح بر خدا و رسول
 محال است و دلیل دوم علی علیه السلام محض کار رواج نبود بلکه اقتضای امر
 خدا کرده است پس باز هم مثل اول لازم و ملزوم حاصل میآید و آن
 نیز محال است و مراد مؤلف تمام شد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت
 و نفیست عظیمی است مناقب حضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان
 وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفا که جو ایشان بدل اموال عظیم کرده
 اند برای مردم محض افترا است و معلوم است که اگر اعتنالی بامردین داشت

در عرض ده روز عاجز نبودند از اینکه یک درهم بلکه یک دانه خردا تصدق کنند
 تا این مورد معاتبات نگردند به قدر هم که اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا را به همگی و پراکنده نشوید و جل
 خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی این امت گردانیده است و در احادیث
 بسیار وارد شده است که مراد آن ریسمان اهل بیت رسول اند چنانکه ثعلبی در
 تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن ثعلب از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام که فرمود ما شیم حبل الله که حقیقی درین آیه فرموده است و
 حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص روایت کرده است و ایضا عامر
 از سعید خدری روایت کرده اند رسول خدا فرمود اِيْهَا النَّاسُ مِنْ دَرِيَا
 شَافُوا وَجِلَّ كَذَلِكَ ام که اگر متمسک شوید با آنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من
 یکی بزرگتر است از دیگران کتاب خدا را بیافست کشیده از آسمان بسوی
 زمین و عترت من اهل بیت من بدستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشود تا در
 حوض کوثر بر من وارد شوند بهجد هم قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوْا اِلَى اللَّهِ
 عَلَى اَبْصَرِيَّةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم هم
 را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است و از
 احادیث بسیار از اهل بیت منقول است که مراد آنکس است که پیش از همه کس
 متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابیطالب است و ابن مردویه
 از محدثان عامه است از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و
 بروایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقول است مراد آل محمد است و ایضا
 حقیقی فرمود است هُوَ الَّذِيْ اَيَّدَكَ لَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِيْنَ یعنی
 خدا آنکس است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار
 معتبر از جابنین وارد آمد مراد بمؤمنین علی بن ابیطالب است و مراد بنصرت
 نصرتیست که بر دست امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علی بن ابیطالب و بنا بر اول مراد
 آنست عمده و سر کرده آنها علی ابن ابیطالب است با مراد آنست که بمؤمنان

آتیند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در درختور بسند خود از ابوهریره
 روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا الله آقا
 وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَيْدِي اللَّهِ
 بَعْلِي وَابْنَتِ أَنْجَمِ حَقِّ تَعَالَى فرموده است هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ وَ
 بَنَصَّرَهُ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَحَافِظًا بُونَعِيمٍ وَغَيْرَ آن از ابی طالب از
 ابوهریره همین مضمون روایت کرده است و تعلیقی در تفسیر از ابن عباس
 از ابی طالب خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از حضرت
 شنیدم که گفت در سب معراج دیدم محمد رسول الله آید تَه بَعْلِي
 وَكَصْرًا تَه بِهِ یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را با وجود
 ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه
 در شان علی نازل شده است يَا أَيُّهَا الَّذِي حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ
 اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اے پیغمبر بزرگوار پس است ترا خدا و
 آنکه متابعت تو کرده است از مومنان و او علی بن ابیطالب علیه السلام است
 که پیش از همه کس و پیش از همه کس او را متابعت کرده است و محدث حنبل گفته
 است که او علی بن ابی طالب است مَوْكُفٌ گوید که ازین آیت و اخبار
 مقبولة الطرفین مبرهن گردید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است
 بمتابعت حقیقی و یاری کامل و واقعی رسول الله و همه آنها موقوف بر علم
 است پس معلوم شد با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامست دیگران
 عین خطا است بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلائل اعلم بودن
 آنحضرت و اعلمیت آن از آفتاب روشن تر است و ابن عباس را که از اقوام
 علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی و آن
 ترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم علی بن ابیطالب است و حرابی
 در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابیطالب اعلم صحابه

است و حقیقتاً فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
 مؤلف گوید پس ازین دو آیه کریمه با سایر آیات که معلوم شد و بعد ازین
 همین پس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت پس امامت اوست تمام شد
 اَدَلَةُ ثَقَلِي الْحَدِيثُ رَبِّ الْعَالَمِينَ اما باب دوم در سبقت امیرالمومنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام و در عصمت انبیاء است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
 بدانکه در قرآن مجید آیات متعدده در شان امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات
 الله وسلامه علیه نازل شده کما اینکه بعضی از آیات با تفاسیر خاصه و عامه مذکور
 ساختیم و قطع نظر از آنکه آنحضرت سابق الاسلام است بر همه ناس و اغلب الناس
 از ترس شمشیر آنحضرت قبول اسلام نموده است و بعضی از عامه قائل اند که در
 وقت بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابی بکر چهل سال بود و حضرت امیر کودک
 بوده ایمان و طاعت کفر و عصیت کودک اعتبار ندارد و جواب واضح است
 که این اعتقاد اواز عدم ایمان بخدا و رسول و کتاب الله است الان زود
 است که معلوم خواهد شد و عدم اعتبار کودک در حق غیر انبیاء و اوصیاء است
 و انبیاء و اوصیاء معصوم اند علم لدنی است و کیست و در میان کبیر و
 صغیر فتر نیست در حق معصوم چرا که از وقت تولد آنها از مادر شان خداوند
 تبارک و تعالی تمام کتب سماوی را در قلوب علوم اولین و آخرین پرمیکند
 و گذشتگان و آینده گانرا خبر میدهند و تولد از مادر قرار و هدایت خداوند
 خود و خلافت مینمایند و الا و پیغمبر نباشد و خلیفه نباشد اینها منجمه علامت ایشان است
 چنانچه در میان تمام فرق مسلمین مشهور است که فرعون علیه لعن هر زن حامله را
 شکم دریدند بواسطه اینکه وجود نبی یعنی موسی نبوده باشد و حال اینکه موسی
 متولد شد از مادر خود و مجروح تولد از مادر تکلم کرد با مادر خود و گفت ای مادر مرا در
 تابوتی قرار ده و تابوت را در میان دریابیند از مادرش متوحش شد و گفت ای

نور دیده میترسم که غرق شوی فرمود که من ترس از خداوند مرا بر اے تو سالم بگرد
 پس قول حضرت موسی را اعتبار نبوده باشد و در حق حضرت عیسی هم اعتبار نبوده
 باشد و حال او در قرآن مجید فرموده است که قَالُوا يَمُرُّ كَيْفَ كُنْتُمْ قَرِيبًا
 يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمَّتُكَ بَغِيًّا
 فَأُمَّا سَارَتُ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلَمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي
 عَبْدُ اللَّهِ اتَّبَنِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ
 وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا پس قول حضرت عیسی را هم
 قرآن خدا را اعتبار نداشته باشد اعوذ بالله و بعبادت اخروی که اگر طلعت بعصیت
 و ایمان و کفر کو دک اعتبار نداشته باشد پس مستحق ثواب و عقاب هم نبوده باشد و
 حال اینکه نص قرآنیکه واقع شده است در حق حضرت موسی و آن کو و ک که حضور او را
 گشت و شاید این مطلب قرآن بدانکه ناطق است که فرموده فَإِن تَطَلَّقَا حَتَّى إِذَا
 لَقِيََا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا
 نَكْرًا بعد از آنکه موسی بروی اعتراض کرد بسبب قتل کو و ک و در جواب وی
 گفت وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهُمَا طَافِيَانًا
 وَكُفْرًا پس بگو بکشتن آن طفل باستحقاق بود یا خضر علی نبیا و علیه السلام ظالم بود
 زیرا که مدح خضر در قرآن مجید فرموده که خضر پیغمبر است و روزی در مجلس با رسول
 الله جمیع علمای بغداد حاضر بودند و ابو یوسف قاضی و شافعی هر دو نیز در آن
 مجلس حاضر بودند ابراہیم بن خالد عوفی که او از علمای بصره بود او هم یکی از متقصبان
 روزگار بود و او در آن مجلس روایت میکند از ابو مجاهد و از ابو عمران و از ابو سعید
 خدری گفت که گفتند که ما نشسته بودیم نزد رسول خدا در آنوقت سلمان فارسی سید
 و ابازر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه یمانی و الهشیم البستانی و
 ابو الفضل و عامر بن قله جمله همراه و کے بودند و در خدمت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله در آمدند و اثر ملائت از ایشان ظاهر بود و گفتند یا رسول الله ما بعضی از ما
 می شنویم از جمیع حاسدین در حق برادر تو و ابن عم تو که از اندوه نزدیکیست که پلاک

حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ چہ میگویند در حق برادر من علی بن ابی طالب
گفتند کہ میگویند کہ فی فضل است صاحب شمای علی را بر دیگران بر سبقت اسلام
کہ وے در آنوقت طفل بود حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ من شما
را بیرون آورم ازین اندوہ چنانکہ روشن شود و لہا کے شما و بان خداے
کہ مرا برستی بخلق فرستاده کہ با شما حکایتی کنم خدا مرا خبر داده است از ان و شاید
کہ شما در کتابہا کے پیشین خواندہ یا شہد کہ چون ابراہیم از مادر متولد شد اورا
گریزانید از ان مکاب عاصی و طاعنی مادرش اورا در میان انلاب نہاد در
کنار جوے آب در وقتے کہ آفتاب فرو میشد چون ویرا در اینجا گذشت ابراہیم
بر خواست و دست بر سر و روی خود مالید و کلمہ توحید بر زبان جاری ساخت
جامہ برگرفت و خولیتین و بدان پاک میکرد چون مادرش انحال را مشاہدہ
کرد و لغایت ترسید چنانکہ حقتالے در قرآن مجید میفرماید وَ كَذَلِكَ نُرِي
اِبْرٰهٖمَ مَلٰكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ فَلَمَّا جَنَّ عَلٰی الْکَلْبِ
کُوکِبًا قَالَ هٰذَا سِرّٰی تا اخر آیه اے یاران من بدایند موسے بن مر
کہ فرعون در طلب او بود و حکم زنان باردار را بشکافتند و اطفال را بکشند
تا موسے کشتہ شود چون موسے از مادر متولد شد ساعت با در گفت کہ ای مادر
مرادرتا بوت نہ و در آب انداز مادرش ترسید از سخن گفتن او گفت اے
پسر من ترسم کہ در دریا غرق شوی گفت اے مادر من کہ حقتالی نگاہ دارو
و سلامت بتورساند مادرش ویرا در تابوت نهاد و در آب انداخت آب
اورا در کنار آب انداخت تا آنکہ حق تعالی ویرا سلامت با درش رسانید
و خدا از حال وے خبر داده وَ لَنَنْصُنْعَ عَلٰی عٰیْنِیْ اِذْ تَمْشِیْ اُخْتُکَ
فَنَقُولُ هَلْ اَدَّ لَکُمُ تَاْخِرًا یَدِیْکَ بدایند اے یاران من کہ خداوند
علا در حق عیسیٰ فرمود فَنَادٰ ذِیْہَا مِنْ تَحْتِہَا لَا تَخْزٰی فَاَنْجَلْ سَرَّکَ
تَحْتِکَ سِرِّیَّ تَاْخِرًا کہ فرمودہ گفتِ نَسِیْتُ مَنِّیَّ یعنی با مادر خوش گفت
و در آنحال کہ بر زمین آمد و در آنحال کہ مادرش بدو اشارہ کرد کہ فَاَشَارَتْ

إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ
 آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالْصَّلَاةِ
 وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا يَعْنِي سَخَنُ گُفْتُ در وقت ولادت و خداوند جل و
 علا و پیرا در آن حال کتاب و نبوت ارزانی داشت و در آن حال و پیرا وصیت
 کرد و باقامت صلوٰه و ادا کے زکوٰه و دوسے سے روزہ بود کہ سَخَنُ گُفْتُ
 شما نیز بدانید کہ خداے عزوجل بیا فرید مراد علی را از یک نور مادر صلب
 آدم بودیم و خدا را تسبیح میکردیم تا اینکه ما را نقل کرد از اصلا ب طاهره با رحم
 زاکیه چنانچه تسبیح ما را می شنید در پیشگاه و شکمها در هر عهد و عصری تا اینکه انطیقا
 ربیبیم نور مادر پشت پدر آن مایا ظاهر بود آنگاه آن نور بدو نیمه شد نیمه
 بعد از آن منتقل شد و نیمه دیگر با بطالب پدر و عم من هرگاه در میان مروجان
 می نشستند نور ما بر ایشان ظاهر بود تا بشکم مادران آمدیم بدستیکه دوختن
 جبرائیل فرود آمد در وقتیکه حضرت امیر المؤمنین از مادر متولد شده بود و گفت
 یا حبیب الله خدا ترا سلام میرساند تهیت میکند ترا بولادت برادر تو علی بن
 ابیطالب بیگوید اکنون وقت ظاهر شدن نبوت است و آشکار کردن وے
 بنو که ترا موبد گردانیدیم برادر تو و وزیر تو و همتاے خلیفه تو و ذکر بدو بلند کرد
 و نسل تو بویے باقی ماند چون علی متولد شد مادرش و پیرا داشت و بر روی
 دست من نهاد من و پیرا در دامان خود نهادم و علی علیه السلام انگشت دست
 برگوش خود نهاد و بر سالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله گفت بخوان
 بدان خداے که جان در فرمان او ست که علی ابتدا کرد و بصحف که خداے
 عزوجل با آدم فرستاده بود و شیت با آن قیام نمود بر خوان از اول تا آخر
 چنانچه اگر شیت حاضر بود اقرار میکرد که علی آنرا حاضر تر بود و از اول آنکه
 نور نبوت موسی بر خواند چنانچه اگر موسی حاضر بود اقرار میکرد که علی حاضر
 تر بود و از اول آنکه زبور داود و انجیل عیسی علیهما السلام بر خواند که اگر داود
 و عیسی حاضر می بودند انصاف میدادند که علی حاضر تر است آنگاه قرآن

کہ خدا کے عزوجل بر من فرستاده بر خواند چنانچه حافظ بود از انرا کون من حافظ
 انکه علی علیه السلام با من سخن و من با او سخن گفتیم پیچیز با کے کہ از انبیا و اوصیاء
 بدان سخن گویند با یکدیگر آنگاه علی علیه السلام بحال طفلیت گشت من اورا
 بما و را وفا طمہ بنت اسد و ادم کے یا ران من شما بسبب گفتار دشمنان
 چرا اندو گبین مے شوید و اقوال اہل شرک را چه اعتبار مے کنید بدانید من
 فاضل ترین جمیع اوصیاء و سلم و وصی من فاضل ترین اوصیاء است آنگاه
 سلمان فارسی و باقی اصحاب کبار خوش دل و خندان بر پاسے خود استند و صلوات
 بر رسول خدا فرستادند و میگفتند کہ نحن الفاضلون و رسول خدا فرمود
 و الله شاید رستگاران و بہشت را براے شما آفریدہ و دوزخ را براے
 دشمنان صاحب شما علی آفریدہ اند چون این خبر صحیح نقل شد در مجلس
 مارون و اقلب اشراف و علمائے ایشان گفتند کہ این از ان قبیل نیست
 مرا کا پس چه گونه میگویند علی طفل بود ایمان اورا اعتبار نیست دیگر
 خداوند عالم علی را نفس رسول خواندہ در قرآن مجید قل تعالوا ندع ابنائنا
 و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبہل
 فنجعل لعنت اللہ علی الکذبان و عجب اینست کہ قائل حدیث میشود
 و بائع علی نفس رسول است و برادر و کے ہست و رسول افضل انبیا است
 پس چرا اعتبار نمیکنند و سالت الاسلام ست و معترف نیستید کہ او افضل
 اوصیاء است چون ابراہیم کہ جد بزرگوار و کے و موسیٰ و عیسیٰ در حال ولادت
 تکلم نمودند و ایمان آوردند بخدا کے تعالیٰ و ہمچنین خدا کے تعالیٰ نبوت داد
 بعیسیٰ در حال طفولیت و ہمچنین نبوت داد یحییٰ در حالتیکہ طفل بود پس چرا
 در حق علی بن ابیطالب علیہ السلام در طفولیت قبول ندارید کہ او برادر
 رسول و ابن عمش بود و دین و شریعت رسول و اسلام بطمشیر و کے
 قائم شد و خدا کے تعالیٰ ویرا نفس رسول خواندہ و چندین آیات قرآنی
 در حق و کے نازل شدہ و خدا کے تعالیٰ ویرا با اسم ولی خواندہ و رسول خدا

یک ضربت اورا در روز خندق با طاعت جن و انس برابر کرده و ناقص
 حدیث شمایید و در کتاب شما نیز وارد است و ایضا در کتاب شما مذکور است
 که مَنْ أَسْرَأَكَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَيْتِهِ
 وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى
 فِي عِبَادَتِهِ پس براسه شما میگویم فلتنظروا إلى علي بن أبي طالب
 فِي عِلْمِهِ وَتَقْوَيْتِهِ وَفِي حِلْمِهِ وَفِي هَيْبَتِهِ وَفِي عِبَادَتِهِ اما شما
 اورا اینید که در بدر او بود و حنین او بود و احد او بود و در جنگ احزاب و یثرب
 و در جمیع غزوات علی بن ابیطالب اگر نبود تمام لشکر معطل بود و مرتب را او
 کشت و عمر بن عبدود را او کشت و حال اینکه علی علیه السلام در آنوقت طفل
 بود و دست ابو بکر میچسبید بر نیامد پس چه غریبه میکنند چون رسول خدا صلی الله علیه
 و آله علی را با چندین پیغمبر الواعزم برابر کرد و زعم شما و در طریق اہلبیت و
 فاضل تر است از هر یک از انبیاء مرسل و بعد از رسول خدا افضل عالمیاست
 پس مضایقه میکنند در اینکه ایمان طفل معتبر است و معترف نمیشوید در سبقت
 ایمان امیر المؤمنین صلوات و سلامه علیه و در حال طفولیت امامت و وصی
 رسول بود و حافظ صحف و تورات و انجیل و زبور و فرقان و از برای
 ابو بکر سورة البقره بلد نبود و در حال چهل سال و ایضا جمیع اہل اسلام شفق
 اند که علی لکم نیکم لکم یا الله طرفہ عین آبداء و ابو بکر بعد از چهل
 سال ترک عبادت لات و عزیزی کرده بزبان اسلام ظاہر کردند و در
 درول و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول نموده طریق عناد را پیموده
 گوشت و پوست و خون و سکه بلغم خنزیر بر روی او بود با وجود این قیام
 ویرا مومن می دانید و ایمان مقصومان را اعتبار نمیکند و خاندان
 نبوت که خدا کے تعالی گوای بر عصمت و طہارت ایشان داده و
 قُرْنٌ فِيهِ يَنْزِلُ وَلَا تَبْرَجْ تَبْرَجَ الْحَاكِلِيَّةُ الْأُولَى وَأَمَّا
 الصَّلَاةُ وَالْأَتَيْنِ الرَّكُوعُ وَالطَّعْنُ اللَّهُ وَسُؤْلُهُ أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ

لَيْدُ هَبْ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 و بعضی از عباد اعتقاد آنست که افعال عباد افعال الله است و این کفر
 است از اینجا معلوم میشود که اینها ایمان ندارند و حیات ندارند و در باب خیر و شر
 منازعه میکنند بعضی از ایشان گویند که هر چه از بنده صادر میشود از خداست
 اصل مذهب باطله در زمان معاویه بن ابی سفیان اختراع کرده بود
 بجهت بغض و عداوت با امیر المؤمنین علیه السلام و اثرش و علمای بزرگ
 نیز متابعت نمودند الحاصل دلیل ایشان اینست که نفع و ضرر که از بندگان
 صادر میشود معاصی و مظالم و کفر ایشان اسبابه الله میدهند باین که نفع
 و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند یک پدید آکنده آدم و ابلیس و پدید آکنده
 آب و خاک و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و طاعت و معصیت
 و مبدا و محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و فرعون و مان و مارون
 محمد و ابو جهل کافر و مسلمان بقضا و قدر است اینها الناس اینها مملات
 کفر و زندقه است یا نه معلوم شد که ازین ادله از براسه ابلیس محبتی پیدا
 کرد و امن خودش کفر محض است الحاصل ما در اینجا جواب مختصری
 می دهیم اول آنکه گفتی که شر و عصیان کفر و فسق بقضا و قدر است اما
 برضای و می نیست بدانکه در یک سخن محال لازم آورم از براسه
 آنکه گفتی که حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود یا از
 مداشته و ریا و تبلیس و ذات مقدس باری ازین صفات منزّه است
 و اعتقاد شما آنست که شر و عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر خداوند است
 و چون چنین کس شرمند خواهد شد بجهت آنکه دلیل آوردند که خداوند فرمود
 قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَبَعِثْنَا فِي هَذِهِ
 آيَةً يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 و همچنین جائز دیگر فرموده وَلَوْ شِئْنَا كُلَّ نَفْسٍ هَدَيْنَا مَعْنَى آيَةٍ
 اول آنکه همه از نزد خدا است و معنی آیه دویم آنکه گمراه میگرداند آنکس را

که میخواهد معنی آیه سویم آنکه اگر خواهم بر نفس را هدایت کنیم و همچنین میفرماید
 خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
 وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی مهر نهادن خدا بر قلب و گوش و بینایی ایشان
 و بر شنوایی و بینایی ایشان را که نتوانند ایمان آورند چه بگویند در باب
 اینهمه آیات قرآنی و چه اعتقاد میکنند درین احکام قرآنی جواب آتا
 آیه ختم الله علی قلوبهم محمول است و مؤول بر وجهی که موافق و مطابق قضایای
 عقل است و متناقض نه گردد آیات قرآنی و متفاوت نگردد و اول آنجا
 که فرمود قُلْ كُلٌّ عِنْدَ اللَّهِ بِدَانِکَ چون بظاهر این حکم کنی لازم شود
 که جمیع اشیا را خلقتش خدا باشد این مذہب ابلیس است بدانکه در قرآن
 کل بمعنی بعض آمده است چنانچه در قصه ابراهیم آمده که تَقْرَأُ جَعَلَ عَلَى كُلِّ
 جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءًا این در عقل ثابت است که کوه الوند و کوه قاف در آنجا
 نبود و همچنین در قصه بلقیس میفرماید مِنْ كُلِّ مَشْئٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ
 جمیع عقلا دانند که باد آنجا و شلغم و زردک در آنجا نبوده پس کل بمعنی
 آن باشد که هر چه نقصان الهی است او نکند از افعال حقه چون خلق
 آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و اصول
 و فروع و سایر نعمتها همه را خالق موجودات است تبارک و تعالی
 پاک و مبرا است از خلق و فعل و کفر و فساد و ضلالت و ظلم و معاصی و نفاق
 آنها و آنچه فرمود یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ بدانکه
 معنی هدایت بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یکی معنی ارشاد و بیان
 و دیگری بمعنی لطف و این هر دو عام است جمله مکلفان را از مومن و کافر
 بدان اے فلان و فلان که خداوند هر چه در حق مومنان کرده است از
 الطاف و ارشاد و ارسال رسالت و قوت و قدرت و تمکین و عقل در
 حق کافران نیز کرده است و اگر نه کرده باشد پس کافران را بر خدا اے تعالی
 حجت بوده باشد که مهر در چشم و گوشش مانده و اوقات و قدرت

دیدن و شنیدن راه حق ندادی خداے تعالیٰ از گفتار آنها ملزم گردود و حق تعالیٰ
 در قرآن مجید تصریح کرده که لَيْسَ لَكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ جُنَّةٌ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ
 یعنی اینهمه از برای آن که رویم تا مردمان را بر ما تحت نباشد و تحت خدا را باشد
 چنانچه فرموده است قُلْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بدانکه هر جا ذکر هدایت کرده
 است مقید به شیت گشته مراد از آن زیادتی الطاف است که راهیست که
 که ایشان طاعت و معصیت در وجود آمده باشد اگر خواهد از سرگناه ایشان
 درگذرد و راه بهشت برای ایشان نماید و ایشان به بهشت رسانند بدانکه
 اضلال را در معانی بسیار استعمال کرده اند معنی اصلی او را هلاکت گفته اند
 و اضلال را چه بخداے تعالیٰ نسبت کند هلاک و عذاب بود و یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ
 یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی عذاب کند ظالمان را از آنجا که ظالمان گمراه اند
 و اگر معنی گمراهی بدان این معنی را که تو با خدا نسبت میدهی حق تعالیٰ این معنی را
 با غیر خود حواله کرده است چنانچه میفرماید وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا
 یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیارے را و با فرعون نیز اسناد کرده است که وَأَضَلَّ
 فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ یعنی گمراه کرد فرعون قوم را و راه ایشان نمود
 پس اگر حق تعالیٰ بندگان را گمراه کرده باشد اسناد با غیر خود نداده باشد این معنی
 را که تو میگوئی خدا همه کافران را گمراه میکند و انداین کفر محض است حق تعالیٰ میفرماید
 كَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَبْغُونَ إِلَّا الْأَرْضَ بِمَا فِيهَا وَالْأَنْفُسَ
 آیات را که در اینجا ضلال با خدا است یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ و یُضِلُّ
 مَنْ يَشَاءُ یعنی خدا آنرا که خواهد چون لطف را در و کے اثر
 نباشد و چون خداے تعالیٰ بنده را بواسطه اضرار کفر و عصیان خذلان
 کند ویرا با خود گذارد و چنانچه گوئی اضلال کرده است و ضلالت خود از بند
 و ندعای از آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ آن است که اضافه هر تودل و
 گوش و پوشش در چشم خود کرد و سبیل تمییز یعنی ایشان مقام کردند و کفر
 منزله کسی اند که گوئی حق تعالیٰ با ایشان این معنی تانوا اندایمان آورند

و این غلط است چرا که هر مانع نیست از ایمان اگر مانع باشد پس خدا
تعالیٰ نفرموده بود کَلِّمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرٍ هُمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ
إِلَّا قَلِيلًا پس بنا بر اعتقاد تو لازم می آید که دعوت انبیا قبیح بود و بر حق تعالیٰ
لازم بود که رسول را اعلام کند که فلان و فلان را دعوت کن که ایشان
ایمان نتوانند آورد و آن سبب که من از ایشان ایمان نمیخواهم و مهر بر گوش
و دلبها می ایشان نهادم تا دعوت رسول عبث نباشد بدیند آن بدایت
که حضرت پروردگار مومنان را کرده کافران را نیز حاصل است و قرآن
مجید ناطق است که إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا یعنی
هر دور را آزاد نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را که کافر است پس آیا میتوان
گفت که خدا تعالیٰ بدایت نه کرده و باز هم بعضی از عادت این آیه را دلیل
آوروند که شر و خیر از خداوند است که ابراهیم با مشرکان گفت که أَتَعْبُدُونَ
مَا تَخْتَرُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَعَمَلَكُمْ جَوَابِ اَوَّلَ قَائِلٍ گفت که ابراهیم
با مشرکان چنین گفت این از برای ابراهیم افتراق بتی و افتراق بستن
بانبیا کفر است - دوم معنی قرآن از انحراف کردی این هم کفر است بجهت اینکه
مأما می مصدری نیست بلکه مأما می موصول است و اَلَا اَنْتَ تَقُولُ تَوَلَّيْتُكُمْ
که باطل بودن کلام خدا تعالیٰ أَتَعْبُدُونَ مَا تَخْتَرُونَ بدانکه مورد
این آیه ملامت است و تعریف است یعنی می پرستید چیزی را که بدست
خود میترسید و حق تعالیٰ آفریده است شمار او آنچه میترسید یعنی شمار او چوب
را خدا خلق کرده است نه اینکه خَلَقَكُمْ وَعَمَلَكُمْ این معلوم است که غلط
است که عمل تقدیر گیر می و اگر مراد آن بوده باشد که فعل و عمل شمار خدا
آفریده باشد این آیه عذر کافران بود و خدا عذر کافران را بدان عملی که
بنده میکند آنرا نسبت بخدا بدین تناقض است جمع بین ضدین محال
است جهت آنکه اول کلام خدا ملامت است از برای ایشان کلام الله ثانی
عذر ایشان بود و باشد این جمع النقصین شد این محال است و نحوای

این خلاصه نیست حق تعالی فرموده شمارا آفریده و آنچه می پرستید
 یعنی چوب و طلا و نقره و سنگ و مس هر چه از و بتان و اصنام که خود
 می تراشید همه را حق تعالی آفریده است نه عمل ایشان را مثلاً خداوند
 تبارک و تعالی در قرآن فرموده لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مَّعًا مَوَالِكُمْ
 یعنی نخورید اموال شمارا با اموال مردم و اگر کسی مال مردم را بخورد پس بگو
 خدا خورده است و همچنین خداوند نمی کرده است که فرموده لَا تَحْرَنَ وَلَا
 تَغْصَبْ اگر کسی زنا کند یا غصب کند و بگوید العیاذ باللّٰه خدا کرده
 است بدانکه ما تختون میتواند بود که موصول باشد و میتواند که موصوف
 باشد و ما تَعْمَلُونَ موصول است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم آنچه
 مراد شما است متناقض است جواب دیگر حضرت باری تعالی نسبت
 و اضافت عمل با ایشان کرد و اگر فعل خدا باشد نسبت و اضافت ادب
 بنده کرده باشد و الحال فعل بنده کرد و از خودشان است نه اینکه خدا کرده
 باشد عقلاً و شرعاً اضافت فعل نسبت به فاعلش کنند و اعتقاد این گروه
 مستلزم اشیا و شئیهاست چرا که حق تعالی را فاعل قباح و کفر و معاصی
 میدانند و میگویند که بقصدا و قذرا و است از سخن ایشان لازم می آید
 که حق تعالی از همه ظالمان ظالم تر باشد چرا که عقاب کند کافر را بجهت
 کفری که خود تقدیر کرده است چون خداست تعالی کافر را با کفر خلق
 کرده باشد و قدرت بر ایمان نه کرده باشد بعد از ان و ایمان عقوبت
 کند از برای آنکه خود را خلق کرده باشد و را پس بنا بر این ظالم صریح بود
 مثلاً شخصی دست بپنج را پنا بندد و دست او سرخ شود بعد از ان
 آن کودک را بزنند که چرا دست سرخ شد یا شخص بلند قامت را تقییب
 کند و گوید که چرا قامت بلند است بایستی که کوتاه بودی یا اینکه کودک را
 دست و پا ببندد و در آب اندازند چون جامه او تر شود و او را از آب بیرون

آورند و بزنند که چرا جامه مات را نترک دمی و امثال این البته ظلم صریح
 بود بدینند که خلق کفر و کافر و فسق و فاسق و ظلم در ظالم خدا کرده باشد
 از برائے آنکه بنی بکافر گوید که ایمان بیاور بخداے که مرا فرستاده ترا
 دعوت کنم به ایمان کافر و جواب بنی گوید که باید درین خلق کنایا ترا و با من
 عطا فرماید تا من ایمان بیاورم اگر نه چون در من کفر خلق کرده است چگونه
 تکلیف ایلم می کنی چون مرا قدرت نیست پس بنی منقطع گردد و او را
 جواب نباشد و بنی عاجز بماند اگر کفر و کافر خداے تعالی خلق کرده باشد
 و باز او را تکلیف بایمان کنند تکلیف مالا یطاق لازم می آید و این نزد
 عقلا شرعاً قبیح بود و این مثل آن بود که بادی گوید که طیران کن در هوا
 و در قرآن مجید واقع است که **يُرِيدُ اللَّهُ لِيُخَفِّفَ عَنْكُمْ وِخْلِقَ**
الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا وِدِغِرْمَ فَرَمَیْدَ لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وِشْعَهَا
وَنِزْمَ فَرَمَیْدَ یُرِیْدُ اللَّهُ بِكُمْ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِكُمْ الْعُسْرَ
 و امثال این بسیار است اگر خدا کفر و کافر بیا فرید و گوید **کَیْفَ تَنکْفِرُو**
خُود خَالِق وِخُود مِبْطَل باشد و گوید که **لِیْمَ تَلِیْسُوْنَ اِحْقَ بِالْبَاطِلِ**
وایشان از خود دور کنند و باز دارد و گوید لِیْمَ تَصَدُّوْنَ عَنِ
سَبِیْلِ اللَّهِ اگر خلق کفر در کافر خدا کرده باشد لازم آید که کافر مطیع
 خدا باشد از برائے آنکه خدا کفر در او خلق کرده و کفر میخواید پس آنچه
 مراد الله بوده پس مطیع بوده و بنی عاصی بود بر این تقدیر از جهت
 آنکه کافر را امر میکنند که ایمان بیاورد و او از کفر منع می کند و حال آنکه
 خدا کفر در او خلق کرده است که نمیخواهد ایمان بیاورد و بر عیم شما
 کافر مطیع خدا بود و بنی عاصی بود و اے گروهرمان بنا بر قول شما

لازم می آید عدم رضا می بقضا و قدر خدا کے تعالیٰ از برای
 آنکه باجماع رضا یکفر حرام است و رضا بقضا و قدر واجب است
 پس اگر کفر بقضا و قدر خدا کے تعالیٰ باشد پس واجب باشد
 و این کفر است و ازین اعتقاد شمالا لازم آید تعطیل حدود و قیاس
 و زواج شرعی از معاصی از برای آنکه اگر زنا و لواط و دزدی
 و شرب خمر و خون ناحق و طنبور و شطرنج و غیر اینها جمیع معاصی واقع
 شود پس همه اینها بارادۀ قضا و قدر الهی باشد پس بنا بر این امام حاکم
 شرع را باید منع نماید بگوید که چرا نماز بر میکنی و چرا امر معروف و نهی
 از منکر کنی پس برابر این فرقی نباشد نزد ما و آنکه در عمر خود انواع
 نیکو کار کرده باشد و میان آنکه با انواع ظلم و جور کرده باشد و نیک
 کننده و بد کننده فاعل مختار نباشد بلا شک و مدح و ذم برایشان
 راجع نباشد پس چون مدح و ذم که صفت فعل است بما راجع
 است باید نفس فعل باین راجع باشد و باین تقدیر ارسال رسل
 و انزال کتب و بهشت و دوزخ بیقایده و عبث باشد اے گروه
 این مذہب مذہب ابلیس است کہ او گفت سَرَّاجِي اَعْوَيْتَنِي
 بدانکہ شما بر ابلیس اقامت دلیل می کنید و این معتقدان بنی ایہ
 و اتباع ایشان و از علمائے اصحاب ایشان حدیثی کہ تابع ایشان
 بودند از ابلیس سر گرفتند و ایشان دین بدینا فروختند شما نیز سبقت
 آن گروه می نایید و از مارون الرشید روایت می کند کہ گفت
 شیخ بہلول با ابو حنیفہ در مسائل قضا و قدر بحث کردہ الزام دے

نموده گفت که اسے ابو حنیفہ بدلیل ثابت گنم کہ خبر از تو عاقل تر و
 فاضل تر است از جهت آنکہ تو بندہ را مسلوب الاختیار مے گوئی اگر
 خدایک مرتبہ بخوے صغیر بر تند و نرزنند بجهت آنکہ بگذروا البتہ میگند
 و اگر یک بار جوے کبیر بر تند تا قادر نباشد برگزشتن آن اگر بکشی از انجا
 نمے گذرد پس چه فرق دارد در میان تو و خرو لکن این قدر فسق
 دارد کہ خود را آنچه قدرت دارد و میان آنچه بران ندارد و قادر نیست
 میداند و تو هیچ نمیدانی الحاصل بندہ فاعل فعل خود نباشد و فعل
 اللہ تعالیٰ باشد پس صحیح نباشد آنکہ گوئی اللہ غفور و رحیم است
 از برای آنکہ عفو و غفور و رحیم گاہ باشد کہ بندہ گناہے کرده باشد
 و بسبب آن گناہ مستحق عذاب شدہ باشد و خدا عذاب نکند
 او را بیا مرزد و عفو کند پس جو گناہ فعل بندہ نباشد و فعل خدا
 باشد چه گونه صحیح بود کہ گویند خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است
 پس حقیقت آن باشد کہ مکلف در سر تکلیف بنظر دلیل حاصل
 کند بفعل خود عذیم شود و توبہ کند تا بہ تحصیل آن در دنیا مستحق مدح
 و در قیامت مستحق ثواب شود پس اگر خدا خواهد کہ چیزے در او
 آفریند تواند اما خدا خواهد بندہ بحسب فعل و اختیار خود مؤمن و
 مطیع باشد و تارک کفر و معاصی و اگر بندہ با حصول قدرت و تمکین
 ایما اختیار نکند خدا و ان قضائے نباشد اسے گروه قائلین اگر اذله
 عقلی زیاده ازین میخواهد چندان بگویم کہ شنوند را ملال آید و اما از
 حدیث آنچه فریقین نقل کرده اند و در طریق شمایز واقع است

کما اینکه اول کتاب ذکر شد و اگر میخواهید ایضا ذکر میکنم تا اینکه روشن تر
 شود بر اے شما عباد الله این عمر روایت می کند از رسول خدا ص الْقَدَرُ
 فَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِنَّ مَرَضُوهَا أَفْلَا تَعُوذُ وَهُمْ وَإِنْ مَا كُمْ
 فَلَا تَصَلُّوا عَلَيْهِمْ وَإِنْ لَقِيتُمْهُمْ فَكَلِّمُوهُمْ وَلَا تَسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ قِيلَ مَنْ
 هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي كَمُزْمُونِ
 أَنْهَامِ مِنَ اللَّهِ كَتَبَهَا عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ قَدَرِيهَ جُوسُ ائِمَّةِ ائِمَّةِ ائِمَّةِ
 اگر بیمار شود و پیش از ایشانش مروید و اگر بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر
 ملاقات شوند سلام بر ایشان مکنید جمعی از اصحاب پرسیدند یا رسول الله
 قدریه چه طائفه اند و ایشان کیستند حضرت فرمود که ایشان آن کنند
 که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان آن باشند که عمل از خدا تعالی
 است و خدا در ازل نوشته که ایشان معاصی کنند و چنین تقدیر فرموده
 روایت تمام شد و مؤید این روایت در قرآن مجید فرموده است که مَا
 أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ
 نَفْسِكَ یعنی هر چه میرسد بشما از حسنة پس آنرا از خدایند و آنچه میرسد بشما
 از سیئه پس از نفس شما است و آنرا از خود نسبت میکنند امثال این در قرآن
 بسیارست که الله تعالی حواله و اشارت کفر و معاصی بر بندگان فرموده و شیطان گفته
 لَا تُؤْمِنُوا بِهِمْ أَجْمَعِينَ اگر فعل خداست که بفعل خود لعنت بر ابلیس میکند که فرموده وَاَنْ
 عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ اگر حضرت آدم حاضر میبود البته میگفت رَبِّنا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا
 وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اگر موسی بود میگفت رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ
 نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَاگر یونس بود میگفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ
 مِنَ الظَّالِمِينَ آیا نمیدانید جمله اینها و تنزیه و تقدیس حق تعالی کرد و ماند و اگر معصیان
 عاصی فعل خدا باشد پس چرا میگردند و لو فرض اگر تو گوئی ابطال مذنب خود نموی
 چرا که با اعتقادشان نزد شیعه جمله اینها معصوم اند و چون از ایشان جرم و معصیت واقع شده

چرا توبه و استغفار نمودند ما در اینجا دو جواب داریم. اول آنکه این بحث اول بود
 جواب بآیات قرآنی و دوم و ایراد تو منع دلالت آیات قرآن میشود و این نقص
 بر تو است نه بر ما اما جواب دیم بعد از اتمام سخن از باب قضا و قدر و خواهی شنید
 الغرض مشرکها جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر طریق جبری بر طرف شد
 و بعد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد شهادت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 الله علیه چون معاویه و یزید لعنت الله علیهما و العذاب و هاقمی بنی امیه لعنت الله
 علیهم در زمان ایشان آنرا احیا کردند از میان اسلام بیرون رفتن تابع ایشان
 شدند شمانیز متابعت ایشان میکنند ایها الناس بدانید اهل بیت عظام و اصحاب
 کرام او بر این اعتقاد بودند شما احکام الهی را و احادیث حضرت رسالت پناهی
 روح جمیع و لائل عقلی را معطل و ضایع میکند و نادیده و ناشنیده و انکارید و اما
 جوابم از عصمت انبیاء و اعتراضی که تو کردی در باب عصمت انبیاء و اوصیا
 ایشان بدانکه اعتقاد من چنانست که جمله معصوم اند و مطهر اند از جمیع معاصی و اوبست
 که جمیع انبیاء و اوصیا معصوم باشند از گناه و فراموشی از ابتدائی طفولیت تا انتهای
 زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امناء سر خدا نند چگونه جایز بود که در مقام
 انقیاد شیطان که ارزل موجودات و الیه مخلوقات از جناب کبریا می دور شود پس
 بدانکه شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و اگر از ایشان افعال شیطانی صادر
 شود آن نقص نبوت و امامت است باید که نبی و امام و ابا و امهات آنها پاک از
 دنات و رذالات مثل آنکه دلاک و حجام و سرکین کش نباشند و باید که نبی پاک
 باشد و متصف نباشد بصفات جهل و حسد و بخل و حرص و معلول و ناقص و مبتلا
 نباشد. بر من و جذام و از جمیع نقایص مطهر و منزّه باشد. کاذب و فاسق و نیا
 نباشد ای قائل بدانکه واجبست امام افضل و اعلم و از پدر و اوریع و اتقی و اسمعی
 و اشجع و اقدم اهل زمان باشد و از جمیع خلق مستغنی باشد اعلم و منصوص علی
 من الله و من عند الرسول تعیین شده باشد بدین اهرامامی که رعیت بوده امات
 نشاید امام باید که منصوب از خدا و رسول بود تا خلق در متابعت او مکره نباشد و باید

که امام معصوم باشد چه اگر غیر معصوم میتواند که ظالم بود حضرت پد و در گاه جل و علا
 میفرماید که لا ینال عہد من الظالمین و بعضی از عامه ایضا ایراد نمودند این را
 را دلیل آوردند که چه گوئی خدا می تواند امر فرموده با آدم یا ادم اسکن انت
 و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذہ الشجر
 فتکوننا من الظالمین یعنی بلا شک ایشان از ان درخت خوردند و از سنگار
 گشت جواب بدانکه نهی نمود خدا می تواند امر را و لکن نهی تحریمی نبود
 است بلکه نهی تنزیہی بوده است زیرا که نهی تحریمی ان باشد که باز تکاب ان
 مستحق ملامت و عذاب آخرت باشد و نهی تنزیہی ان باشد که باز تکاب ان از فائده
 مصالحتی که در ان باشد از خود فائدت کرده باشد اما ان مستحق ملامت دنیا
 و عذاب آخرت نباشد پس ادم نرک ان درخت کرد و مستحق زیادتى الطاف
 و ثواب شده بود چون نکرد لکن مستحق عذاب نشد و ان اگر چنین نبوده باشد
 و می از ظالمان نبوده باشد حقتعالی میفرماید فتکوننا من الظالمین جواب قلت بل
 ظلم وضع شی در غیر موضع خود و واقع شود یعنی نهادن چیزی بود نه در جای خود
 پس کردن چیزی در جای ناکردن و ناکردن چیزی در جائے کردن وضع شی
 در غیر محل باشد پس سنتی که ترکش کنند وضع شی در غیر موضع یا مرکب کرده
 شدن و انزال اجتناب ناکردن بهمین حکم دارد پس معنی من الظالمین این باشد
 که از انکسان باشد حظ نفس خود از ثواب کم کرده اند ایضا گویند میگوید که ادم و حوا
 نرک مندوبی کرد و باشد پس چرا گفتند من بتنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغف لنا
 ترحمتنا لکنونن من الخاسرین و میگوید نرک مندوبی کردند ایشان و گناه نبود
 جواب بدانکه ایشان اعتراض آوردند بظلم بر نفس خود و بخشش خواستند و امرش
 طلبیدند از خدا و ندالالت نمیکند برگناه زیرا که ظلم بمعنی نقصانست و فوات منفعت
 که از ایشان شد و رحمت و غفران طلبیدن عبارتست و بدان مستحق ثواب کردن
 این دلیل نیست که کنه بوده باشد و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرموده است
 انی استغفر الله فی کل یوم سبعین مره و رسول را بیچ کنایه نبوده و دیگر طاعت انیا

و اولیا نیست که طلعت بسیار خود را اندک داند و اندک ترک ادنی را آن عظیم داند اگر
 چه از ایشان هیچ گناه در وجود نیاید از برای نذل و مسکنت خود را مجرم خوانند
 پس اعتراض ایشان بظلم و استغفار ایشان دلیل بر کناہ نبود و اگر تو گوئی که چرا
 آدم را عاصی و غاری خواند و خدائی تعالی میفرماید و عاصی آدم بر بنه غفوی
 جواب گویم بدان اسی قائل اکثر آیات قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت می
 مؤکدست و بطل هر آں نتوان حکم کرد و بدان که عصیان مخالفت است چنانچه در
 واجبات باشد و در مندوبات نیز باشد و در اداب نیز باشد و اما مخالفت مندوبات
 و اداب... مستحق ملامت نباشد و عقاب نیز نباشد و غوایت در این بعضی گمراهی
 نباشد بعضی خبیثه و بی بهره مانند نیست یعنی مخالفت آن کرد که مأمور است ترک آن
 فرمودیم و از ثواب آنچه بایشان داده بودیم بی بهره ماند از اوصاف شیطان و اگر گوئی
 پس چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت بیرون کرده - بر زمین نرست و ندجواب گویم
 که آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانچه میفرماید و بی جاعلی
 الارض خلیفۃ و اگر آدم از آن درخت تناول نه کرده بود او را از بهشت بیرون
 نکرده بود و بر زمین نفرستاده بود از برای خدمت زمین پس بیرون کردن آدم را
 بنا بر مصلحت بود چنانچه در ویشی و در بخور می بر حسب مصلحت میدهند نه بر
 سبیل عذاب ایضا قول جبر یا سنت چه میگوید که در باب نوح که وی دعا کرد که
 حق تعالی قوم او را بپلاک جود حق تعالی قوم نوح را بپلاک کرد و بغرض و بطوفان و نوح
 پشیمان شد از آن و دعا کرد دعا کردن او پانصد سال بود و آن پانصد سال دعا
 میکرد و میگرفت و بعد از آن که یه کردن نام او را نوح نهاد و پیش از آن نام او عبد الله
 علی بود ای قائل خود در این جاست جواب میدهم بی نقضی و در تاحلی
 اما جواب نقضی تو اگر نوح گناهکار بود خدائی تعالی قومش را بپلاک نمیکرد بلکه
 خودش را ملامت میکرد و میفرمود چرا قوم خود را از زمین کردی من را عاصی نیستی
 اما بعد جواب علی تو که یه نوح از روی پشیمانی نبود بلکه تو اطمینان شکست نفسی بود
 بجهت آنکه خداوند تبارک و تعالی دعا می کرد و از این جواب یاد می کرد

که این حکایت خلاف قرآن است که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرنا
 جدد الناقبیل این پانصد سال غرق شدن ناموسی نوح بود کذب اول ثابت
 شد تا آنکه کفّی نوح پشیمان شد از دعا کردن از دُ حال بیرون نیست قوم نوح
 اگر مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است که
 شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار مسلمانان هلاک شوند
 و اگر کافران باشند نوح بدامت خود و بر هلاک دشمنان خدا و رسول و خدای تعالی
 در حق او و آدم فرموده ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابراهیم و آل
 عیسیٰ علی العالمین و حقیقت مذہب باین نوع مخرقات ثابت نمیشود
 و مانند این مهملات را بسیار شنیدیم از غیر شما بدانید که بنی امیه و اتباعشان بتقدیر
 امر خلافت و امامت شده بودند بظلم و تعدی بآنکه ایشان را ممر استحقاق آن نبود
 اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می آمد از مسائل دینی و احکام فرائض
 عاجز بودند این فعل عمر بود و بعضی اوقات با جنب امامت خلافت میکردند باز قطع نماز
 کرده اظهار جنابت میکردند و اوقات مست و بیپوشش امامت کرده نماز صبح را
 چهار رکعت میکردند و مثل این افعال که از جمیع قبایح ایشانرا تعداد نمایم
 موجب ملال مستمعین و ناظرین میکرد و چون بعضی از اهل بیت با جمیع از اصحاب
 کبار که بصفت ایمان موصوف بودند ایشانرا فضیحت و ملامت میکردند و اکثر خلافت
 ایشانرا سرزنش مینمودند از برای دفع ملالت از خود و اتباع خود این بهر کفر و زندقه
 را بخدا و رسول نسبت کردند و در جمیع محصوم مطهر اند هر یک را بمحضیتی و ذلتی و
 خطائی متهم کردند و بظلم هر قرآن عمل کرده و بر صحت تاویل فاسد حدیثی وضع
 کردند و عقل بمیزان نقل نهادند - جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث موضوعه قال
 کردند - چون مردم مهادت دفع شبه نداشتند بیان طلب علم نمیکردند و به تقلید
 یا بمثل آن قیاس میکردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان عقل و هوی
 خدا نبودند و ترغیب جاه بیدار و حکومت و اعتبار پنج روز دنیا ثواب ابدی و عقاب
 سرمدی در نظر نیارند و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد سال دو

سال مذاهبی وضع کردند و مقلد آن بنامی دین و ملت بر نشو و نما نهادند بر طریق
 انصاف و ترتیب و طلب سعی نمودند و بدین قدر قناعت کردند و قوله تعالی
 اِنَّا وَجَدْنَا ابْنَنَا عَلٰی اُمَّتِهِ وَاِنَّا عَلٰی اَثَابِهِمْ مُّهِتَدُونَ در حق تعالی
 جواب ایشان داد و شما نیز داخل اند انتم و اباء و حکم فی ضلالت عین یعنی
 بتعلم معلم قناعت کردند و از سر انصاف تفحص حق نکردند که مذعوب معلم دیگر
 چیست و چه میگوید تا موازنه کنند میان افعال و نظرشان فی عقل کافی طریقی
 اختیار کنند مع مذاهر یکی و دعوی انا الحق میکنند شاید در این قول تعالی کل حزب
 بِمَالِدِیْهِمْ فَرِحَ حَوْناً بِذٰلِکَ حَقِّ حِزْبِکِی نباشد از این مذاهب و دلیل بدین ارشاد
 است از صاحب شریعت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 عَلٰی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِیْنَ فَرْقَةً وَ احْدَثَ مَا جَاءَهِ وَ الْبَاقِیَ النَّاسُ یعنی پیغمبر
 صلی الله علیه و آله فرمود زود باشد که امتان من متفرق شوند بیفتا و سه فرقه
 یکی از آنها ناجی و باقی در آتش باشند جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله ان فرقه
 ناجیه کدام اند فرمود آنچه من و اهل بیت من برانند و در اثنای آن فرمود و مثل
 اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِیْنَةٍ نَفِیْجٍ مِنْ رَکِبٍ نَاجٍ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ بدانید
 که جمیع امت و جمیع فرق مسلمین در این دو حدیث متفق اند و جمیع اهل بیت و
 اصحاب رسول خدا نه معتزله بودند و نه حنفی بودند و نه شافعی بودند و نه مالکی بودند
 و نه حنبلی بودند پس بلا شک فرقه واحده ان طائفه اند که رسول خدا و اهل بیت
 اویند بجهت آنکه در مسائل اصول معتقد ایشان مباین جمیع مذاهب است و هیچ
 فرقه از این فرقه حل نمیتواند کرد الا این طائفه که پیروی اهل بیت اند بدانید که
 روشن تر از این میکنم اینکه شما میگوئید و پیشتر از شما نیز میگفتند که جملہ شقاوت
 اشقیاء و کفر و فسق و غیره شر بتقدیر اراده الله است بنده را اختیاری نیست میخواهد
 که اصلاح قبلیج اصحاب ضلالت که ظلم بر آل رسول کردند چون غصب امامت
 و خلافت و غصب فدک و ایداد حضرت سیده النساء و اصحاب کبار و نه هر داون
 جگر گوشه رسول خدا امام حسن و قتل سید شباب اهل الجنة حسین بن علی و

اولاد اطفال حضرت و باز گرفتن حصه خمس از اولاد رسول و صحابه با این علم
و برادر و وصی رسول خدا و اخراج ابا در غفاری و ایذا از عبد الله مسعود و
سوختن مصحف و قتل عمار بن یاسر و چندین از اصحاب کبار و منجیق برهان
کعبه انداختن و کعبه را خراب کردند و قتل مسلمانان در مدینه رسول خدا کردند و چندین
هزار مومن را بواسطه محبت اهل بیت رسول در اطراف و کناف قتل رسانیدند
و چندین هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان بوقوع آمده بود زبان از بیان و
تعداد و احصاء آن قاصر است از این جهت اصحاب و محبان و شیعیان اهل بیت
رسول و مخصوصان و تابعان که بصفت ایمان موصوف بودند ایشانرا ملامت
میکردند بلعن خفی علی سرزنش میکردند بر افعال قبیحه ایشان طعن میکردند و بر زشتی
کرده تحویف از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی مینمودند ایشان برای
دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تخریب افعال و کردار شیخین و باقی خلفائی
بنی امیه و دفع مطا و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیه و کفر و بدعت ایشان این
معتقدات و بدعت با وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل نیست جمله فعل الله
تعالی است و خدا چنین خواست و چنین تقدیر کرد و در انزال نیست اسباب
معاصی بر انبیاء کرده اند و معصومان را بجلت کذب و فسق و چیزهای ناشایست
متهم ساختند و شما نیز پیروی نمودید و مینمائید اگر کسی گوید در انبیاء که نبوت بود در
امامت نیز شریعت با دله عقلیه و مقتضائی آیه و اذابتی ابراهیم زبیه بکلام
فَاَتَمَّهَنْ قَالَ اِنِّي جَا عِلَّكَ لِلنَّاسِ اِمَّا مَا قَالَ وَصَن ذَرَّتِي قَالَ
لَا يَنَالُ عَقْدِي لَطَائِلِيْ عَنِ خَدَائِيْ لَتَالِيْ اِبْرَاهِيمَ رَا فَرَمُوْهُ مَنْ تَرَا اِمَامَ
مردمان میکرد و انهم ابراهیم و عا کرد و گفت از ذرئیه من هر که لایق امامت باشد امام
کرد ان الله تعالی نفی از امامت ظالم نمود و ظالم برود و قسم است ظالم بر نفس خود و
ظالم بر غیر هر که از این ظلم منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت شرط
بود بمقتضائی اِنَّ الشِّرْكَ اَظْلَمُ عَظِيْمٌ و مشرک توبه کننده لایق امامت نباشد
اگر کسی بر این اعتقاد بوده باشد و پیرا افغنی خوانید و قتل و سی را واجب دانید

و لکن شما پیروی آنها مینمائید سنت معاویه را و خود را پیروی سنت پیغمبر سننی
 اشتباه داده اید جمیع انبیاء را در درجه فساد و رذیله و اگر کسی را این اعتقاد
 نباشد و سیر تکفیر میکند الحاصل اصل مطلب و نزاع ما در اثبات امامت است
 لکن در این ضمن این مقدار در باب قضا و قدر و لزوم عصمت در انبیاء و اوصیا
 ایشان و عدم عصمت در ایشان ذکر کردیم و جواب با دلیل عقلی و نقلی و دلیل
 آیات قرآنی بطریق تفصیلی و ادیم اما در اثبات امامت هم بسط طریق جواب دادیم
 بعد از آن باب سیویم در آیه غار است و علمای عامه اتفاق کرده اند که
 در خلافت ابی بکر ای غار دلیل آورده اند در آن ای برائے و می فتنی ذکر کرد
 ما هم جواب را انشاء الله تعالی خواهم داد اول دلیل ایشان را ذکر کنیم باین معنی
 که خداوند فرموده **اَلَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذَا اَخْرَجَهُ الدّٰبِیْنَ کَفَرًا** و
ثَانِیْنِ اِذْ هَمَّا فِی الْغَارِ اِذْ یَقُوْلُ لِصَاحِبِهِ لَا تُحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا
فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیْنَةً عَلَیْهِ وَاتَّخَذَ یَحْیٰی وَهَارُونَ ذُرِّیَّتًا و در اینجا چند فضیلت
 است اول آنکه همراه وی بار رسول بود که اگر کسی را دوست میداشت آنکس
 را میرد و دویم آنکه حق تعالی وی را صاحب رسول خوانده سویم آنکه خدا
 در رسول او را عز و نعتوانستند دیدار برائے آنکه دفع حزن و خوف و بیم وی
 گفتند **اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا بَلْغَضَ جَمْعَ کَفَرٍ** یعنی خدا با ما است پس مغیثش این بود که
 خدا بار رسول و ابوبکر بود و در این ای فضیلت ابوبکر حاصل است
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ جواب بشنوید بدانکه این فضائل که ذکر کردیم چشم
 عوام و خمر آن را پوشانید پیر و الا کسی را که بیده بصیرت بود باشد انهارا فضیلت
 نمیکویند بلکه کفر و زندقه گویند و روایت چند در باب اول ذکر شد و الان نیز جواب
 میگویم بمقتضای آیه **اطِيعُوا اللّٰهَ وَاطِيعُوا الرَّسُوْلَ** ابوبکر امتثال امر خدا و رسول نموده
 است بجهت آنکه خدا امر کرد رسول را که تو تنها بغار برو و ابوبکر تعقیب رسول کرد و
 رسول خدا نیز امر کرده بود که کسی از خانهای خود بیرون نیاید الان زود است
 میاید بیانش اما تو گفتی که او را از همه دوستی داشت و الله غلط گفتی انهای که این

اعتقاد بر این کرده اند غلط کرده اند ای صل بدانید که جبرائیل بر تازل شد و گفت
 یا رسول الله کفار امشب بقصد قتل تو خواهند آمد خداوند تبارک و تعالی میفرماید
 که امر کنی امشب هیچ یک از اصحاب تو از خانهای بیرون نیایند و امر الهی چنانست
 که علی بن ابیطالب برادر با جان برابر تو است در جائے خود بخوابانی که او جان
 خود را برای تو فدا میکند دوست و خود بفلان غار شومی با شرايط چند که مشهور
 است چون شب نزدیک شد رسول خدا اصحاب طلبید و امر کرد که امشب هیچ
 یک از اصحاب و اصحاب من باید که از خانهای خود بیرون نیایند که خلا در این
 مصلحتی است جمله خانها رختنه بعد از آن برادر خود را طلبید و گفت یا علی امر الهی
 شرف نفاذ یافته که تو بر جائے من بخوابی تا من از سر کفار فارغ و محروس بوده
 از شهر مکه بیرون روم و فلان غار روم این سخن بر آنحضرت دشوار نیامد و
 از رنجو محبت و اخلاص فرمود هزار جان من فدای امر الهی باد تجفیص در آنکه
 نفس رسول محفوظ ماند با وجود صغیر سن خالف و حراسا نشد حضرت رسول
 صلی الله علیه و اله او را در بغل گرفت و روی او را بوسید و کریم بسیار کرد و گفت
 یا علی ترا بخدا سپردم و وی را بجای خود بخوابانید و رفت و پاره راه رفت دید
 که شخصی از برابر آنحضرت میاید حضرت توقف فرمود چون نزدیک رسید دید که
 ابوبکر است فرمود ای ابوبکر نه من حکم خدا را بشمارساندم که امشب از خانه بای
 خود بیرون نیاید چرا مخالفت حکم الهی کردی گفت یا رسول الله و لم از برائے
 تو ترسان و حراسا بود و نتوانستم که در خانه خود قرار گیرم پیغمبر متحیر ماند و
 آنکه حکم الهی نبود کسی را بخار برد و همراه خود در ساعت چیل رسید گفت یا رسول الله
 اگر ابوبکر را واپس کنی کفار او را گرفته از عقب تو بیا نید و ترا بقتل رسانند
 پیغمبر صلی الله علیه و اله دید که دل او پر از کفر و نفاق است او را بالضرورة با خود برد
 تا غار داخل شد پس معلوم شد که به تحقیق ابوبکر مخالفت خدا و رسول کرد از
 خانه بیرون آمدن نوعی که بیان میکنم اجماع امت است که پیغمبر او را
 بالضرورة با خود برداشت که مبادا بدست کفار گرفتار شود و این موجب

رسوایی رسول خدا بود و دیگر بدان که حضرت پروردگار نفاق ابی بکر و یاران را
بر رسول خبر داده و از آنچه بعد از رسول واقع میشد و نسبت با اهل بیت او چون
پیغمبر از وی میسر نبود و او را با خود و برادرانش با خود میبردند و گفتند ما الیس فی
قلوبهم چندین آیات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده است و عبارت
الاخری رسول مستثنی بود از جلیس و انیس و انس او با حضرت پروردگار
بود و جبرئیل انیس او بود و مجنون و لکمه و نذر و هاشم و ابی طالب است اما آنکه
میگویند خدا او را صاحب رسول خوانده بحد صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی
حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ مضره از رسول خدا دفع نکرد و بعد از
دین محاربه و مقاتله نه کرد و از هیچ رکن و اعانت رسول نتوانست کرد اگر
بوده باشد چنانچه در قصص و تواریخ مذکور است از وی نیز واقع بوده است
دیگر در قرآن صریح واقع شده است که کافر با مؤمن صحبت می باشد و کافر
را مصاحب مؤمن خوانده چند محل میفرماید قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
اَلْكَفَرْتُ بِاللّٰهِ خَلَقَكَ مِنْ نَرٍ اَبْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْقَةٍ ثُمَّ نَسَوَ اِلٰهَهُ
رَجُلًا دَیْکَرًا اَنَّهُ زَن نُّوحٍ کَافِرٌ و صاحب نوح بود و همچنین زن لوط نیز چنین
بود و خرا نیز خوانده و این در میان عرب ضرب مثل شد که بشی الصاحب
الحماص یعنی بد مصاحبی است خرسنگ اصحاب کعب نیز صاحب ایشان بود
و در غار نیز ابی بکر را ازین جهت صاحب شده باشد بادل نفاق با رسول
همراهی کرد و فضیلت سیم لا تحزن را شمرده اید یعنی پیغمبر از غایت شفقت و
مهربانی گفت نمکین مباش لا والله اول بگو ناله ابو بکر بر آن چه بود بجهت عدم
طاقت بود یا آنکه شجاعت او نه بوده بود یا آنکه عدم شعور پیری بود یا فطوریان
بوده که رسول خدا را رسوا کند و اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت
رسالت تاب او را از طاعت خدا منع کرده باشد یعنی نمکین اطاعت خدا کن بخود
یا الله ازین اعتقاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله که را از طاعت منع کند پس اگر
حزن او معصیت بوده و خوف و بیم از سستی اعتقاد عدم ایمان بخدا و رسول

بوده پس او را با معصیت ازین همراهی چه حاصل شده باشد پیغمبر صلی الله علیه
 و آله طالب طاعت بوده است نه طالب معصیت بدانکه خون ابی بکر دلاست
 بر قلت صبر و عدم رضا کے او بقصدا و قدر خدا و عدم رضا را و بصحت رسول ثابت
 است که او را اعتماد بر قول رسول نبوده چرا که در محل رفتن بجانب غار رسول خدا
 او را اعلام کرده که من بحکم الہی متوجہ این غار شد اما محفوظ و محروس خواہم بود از
 از شر اعدا و دیگر بقول شما کہ میگوئید کہ ابی بکر انیس و جلیس رسول بود و پیغمبر
 او را از غایت محبت بغار برد پس ناصر و حافظ رسول الله بود و اگر ابی بکر
 به پیغمبر ایمان آورده و خدا نیک داشت کہ مار پیاسے و کے پیش بزد و او را
 نگاه میداشت چنانچہ پیغمبر را خدا نگاه داشت چون ابی بکر نے دانست
 کہ پیغمبر خدا بواسطہ اشتغال من بحکم الہی بغار رفت کہ آن جزع جزع نمود نزدیک
 بود کہ پیغمبر را رسوا کرده بود بلکه غرضش از فریاد و جزع نمودن او آن بود کہ
 کفار مطلع شوند غایتش آنکہ امر الہی نبود و حقیقاً لے نگاه داشت از شرکت
 باینکہ آمدند جمع کثیر کے گرد و غار و علامت پاسے آنحضرت بود در غار نشانی
 با وجود آنکہ حق تعالی ویرا از شر اعدا نگاه داشت و اما فضیلت دیگر
 گفتید کہ رسول الله بای بکر فرمود اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا یعنی خدا حافظ ما است
 غرض رسول این بود کہ حافظ او ناصر است بتقدیر کہ شامل حال ابی بکر
 بوده باشد نیز او را چه فضیلت حاصل است چرا کہ در قرآن تصریح فرمود
 مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ سَرَّ اَبْعَثْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ
 سَادَ سَمْعُهُمْ وَلَا اَدْنٰى مِنْ ذَلِكَ وَلَا اَكْثَرُ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ بَدَا
 خداوند میفرماید نباشد از راز گوینده مگر آنکہ خدا چهارم ایشان است و نہ
 گوینده پنج کس مگر آنکہ خدا ششم ایشان است و نہ کمتر ازین و نہ بیشتر
 ازین مگر آنکہ خدا با ایشان است و این آیه شامل جمیع کفار یہود و ترسا
 و مؤمن و غیر ہم است پس ابی بکر و محبان ویرا ازین چه حاصل است
 اے فلان مثلاً شخصی را جو آنے مثل اسب یا اشترا یا خر کے از خوف خدا

و حرا میان پناه بخانه یا بوادی برود گوید که خدا با ما است و ما را نگاه خواهد
 داشت در این منزل یا در وادی یعنی مراد حیوانیکه با من است
 آیا آن حیوان را چیزی حاصل است یا فلان متوجه باشد که هنوز مطاعن
 ابوبکر در آیه غار بیشمار است از همه رسواتر و بے بهره تر بودن از ایمان
 این آیه است **وَ أَنْزَلَ اللَّهُ مَسْكِتَةً عَلَيْهَا** این ضمیر راجع است
 بحضرت رسالت است که ضمیر واحد مذکر و مجرور است و این دال است
 بر اینکه نزول سکینه بر ابوبکر نشده است او از این بے نصیب است
 و اگر بر او نازل شده بود میبایست میفرمود که **فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَسْكِتَةً**
عَلَيْهَا ما بوده باشد کلام حکیم لغو نیست بجای **تَنْزِيلُهَا** استعمال نماید بلکه
 در میان تمام فصحا و بلغا و در میان علمای صرفیون و نحویون و منطقین
 و اصليون اتفاق کرده اند که این دال است بر کفر و عدم ایمان ابی بکر جهت
 اینکه حق تعالی در دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت رسول خدا
 نزول سکینه شد اول در این آیه که گذشت در غار بود و دیگر در غزوی حنین
 چون لشکر اسلام شکسته شدند ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند
 و رسول خدا را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 و هفتاد و نه کس دیگر از صحابه و انصار رسول که فرار نمودند و در ملازمت
 امیر المؤمنین پاسبان و مردانگی در میدان قتال و جدال محکم کرده بودند
 از سر جان گذشته و غزوات بتقدیم رسانیده و خدا کے تعالی فرموده است
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ
كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَافَتْ عَلَيْكُمُ الْكَرْخُضُ بِمَآ
رِ حُبَّتْ ثُمَّ وَرَيْتُمْ مَدْيَنَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ مَسْكِتَةً عَلَيْكُمْ
 و علی المؤمنین کے قائل فضائل چون در روز حنین با حضرت رسول
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہمراہ جان علیکم بر رسول شد و در غار غیر از ابوبکر
 دیگرے ہمراہ نبود و از مؤمنان و فرمود **فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَسْكِتَةً عَلَيْهَا** و

ابو بکر را ایمان بود بخدا و رسول میبایست که جاے ضمیر مفرو و تشنیه بوده باشد
 یعنی علیهما بیاید گفت پس چه حزن و تزلزل و سے و رغار مطلق معصیت
 بوده است پس او را از آیه غار هیچ نصیب نبوده باشد بلکه عدم ایمان
 و سے ثابت است و این نوع فیضیلتی را که از و کفر ثابت میشود و دیگر
 فضائلی که نقل می کنند در رشته کشیده بلباس فضائل در نظر اهل عالم جلوه
 میدهد و احادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته اید و افضلیت
 جمیع فتنان و فجائر بلکه اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنید و علی
 بن ابیطالب صلوات الله علیه که جان خود را فدای رسول کرده بود
 و بجای آنحضرت خواب کرده تا کفار ویران بجای رسول بقتل رسانند
 و حضرت پروردگار مباحثات میکند: کجی ملائکه آسمان و زمین و میفرماید
 که من بهادر سے و ادم در میان شما هیچ یک از شما هست چنان خود را
 فدای و نثار جان بر آور کند از هیچ یک جواب نیامد امر الهی شد که
 بروید بنمید علی بن ابی طالب را جان خود را فدای حبیب من و رسول
 من کرد ملائکه گروه گروه بامر رب العزّة فرود آمدند و زیارت علی بن ابیطالب
 میکردند و صلوات بر او میفرستادند و دعا بر او میکردند و امر الهی شد
 که جبرائیل و میکائیل بر بالای سر و پائین پائے علی ساکن شوند و آنحضرت
 را از شر کفار حفظ نمایند و این آیه درین شب نازل شد و من الناس
 یشری نفسہ تا آخر آیه که در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر شما
 مکتوب چرا اظهار این نمیکنید این فضائل بیان و عیان نمیشود چنانچه
 شب غار حضرت امیر المؤمنین بجای سے پیغمبر خوابید و جان فدای رسول
 کرد و بجان خود مضایقه نکرد و در فراش او قائم مقام بر اهل و عیال او بود
 و جمع کثیر کے از اهل حرم و اسباب ایشان از شر و گوسفند تنها گرفته از که
 بیرون آورد و بدین رسانید و گروه گروه بقصد قتل و غارت بر سر راه
 ایشان آمدند و به یکس را بار اسے آن نبود که رشته تار سی از ایشان برود

بصحت و سلامت بدینہ رسول خدا رسانید کہے را ہا ہا جو گویند بحجت
 علی بن ابیطالب بیگویند و او بود کہ اہل و عیال رسول بدینہ رسانید
 و صحیح نیست کہ گویند ابو بکر بہا جہت از جہت آنکہ اللہ تعالیٰ فرمودہ
 وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ
 الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بدانکہ ہجرت رسول اللہ بحضرت
 اللہ بود و ہجرت مؤمنان بحضرت رسول بود و ہر کس کہ ہجرت کند بر رسول
 باید کہ ہجرت او بعد از حضرت رسول بود و چون ابو بکر بار رسول از مکہ بیرون
 رفت جائز نیست کہ شریک رسول خدا شود در ہجرت او پس ابو بکر نوکرو
 ملازمت و متعبد بود بر رسول خدا و رسول واسطہ بود در میان او و اللہ
 تعالیٰ و رسول متعبد بود باللہ تعالیٰ بے واسطہ و چون ابو بکر متعبد بود
 بر رسول پس جائز نیست کہ شریک بودہ باشد در ہجرت و ہجرت مختص میشود
 الا بعد از ہجرت رسول و اگر کس قبل از وہجرت نمودہ باشد یا با او صادق
 نیست کہ او را ہا ہا جو گویند این بود جواب آیہ غار پس بدانید کہ چون
 فرزند از مادر متولد می شود نہ یہود است نہ سنی بلکہ پدر و مادر او معلم و
 استاد و او را مسلمان یا کافر یا ترسا یا مؤمن یا منافق یا غیر اینہا از مذہب
 کنند ہر چہ او را اعتقاد باطل یا صحیح بود آنرا اذعان گویند این از دو حال
 بیرون نیست یا اینکه اذعان خود را حق تصور می کنند یا باطل بدان محکم
 و بدان طرف میروند یا اینکه وانکہ اعتقاد او باطل و تبلیس کند و حق را
 بیوشاند و مردم را بدان فرقہ بیندازد این ہر دو صنف درد و زخ باشند
 یا ایہا الناس آیا نمیدانید کہ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب داماد پیغمبر
 نیست و دو فرزند ان اوحسن و حسین فرزندان دختر پیغمبر ہست یا نہ آیا
 پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ ہر جا برائے جہاد و مہمورہ میشد از جانب خداوند و
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ہمراہ و سہ بودہ یا نہ و بدون علی علیہ السلام
 فتح میکرد یا نہ اگر بگوئید نہ کردہ است این واضح ہست در تمام عالم و در

ملت منکر این مطلب بدیهی است و دیگر آیا مشهور نه شده است در میان
تمام مسلمین در جنگ احد جبرائیل از آسمان صدا میزد که لا فنی الا علی
لا سیف الا ذوالفقار و همچنین مشهور نه شده است برادر او جعفر طیار
چرا او را طیار گفتند بجهت آنکه در جنگ موطه دستهایش قطع کردند و عرض میفرمود
خداوند عالم ویرا دو بال گرامت فرمود و همراه ملائکه آسمان پرواز می کرد و آیا
علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و سلمان و اباباذر و مقداد و صحاب
کبار دیگر همراه حضرت رسول بودند بلکه از اینها متابعت ابی سفیان و آل
سفیان کرده باشند و شما متابعت معاویه و عمر و عاص و انس بن مالک و
عایشه و مثل ایشان میکنند و آنها هم ایشان منافقین بودند بلکه اشد کفار بودند
اگر نموده باشند پس چرا حضرات حق پسرختر پیغمبر را زهر دادند و شهید کردند
و تابوت آنحضرت را تیر باران کردند و حضرت امام حسین را شهید کردند
در کنار فرات اینها همه دلالت بر فسق و کفر میکنند پس شما متابعت فتنه
و کفار میکنید آیا شما خبر دارید که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
و امام حسن و امام حسین و سلمان و اباباذر و مقداد یک طریقه العین
دین پیغمبر صلی الله علیه و آله خلاصی کرده باشند و لکن اکثر نقلها
شما از معاویه و عمر و عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است
بدستیکه در دست مروناحق است و باطل است و راست و دروغ
است تا مخ است و منو مخ است که دو گروه بر مخالفت یک دیگر بر هیچ
خلایق ثابت است بگوئید که ازین دو گروه کدام یک دروغ گفتند
بر پیغمبر یافت کردند و احادیث موضوعه را بزبان خلایق انداختند
قرآن را موافق احادیث موضوعه ساخته اند و حال اینکه صاحب
شریعت میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس ایشان را
پیغمبر نیست گفتند آنها چه کسانیند یا رسول الله فرمود که اول مردیست
منافق اظهار میکند یا نرا و ثن بمسلمانی داده و از خدا ترسد و پیغمبر

ندارد از دروغ گفتن بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که او منافق است
 و بعداً دروغ میگوید بر پیغمبر خدا از قول او قبول نکنید و سخن او را باور
 نکنید لکن مردمان گویند او در صحبت پیغمبر بوده آنحضرت را دیده اند و نظر
 شنید پس آن حدیث و قبول میکنند و اعتبار می نمایند و حال اینکه او را
 بدانند و بر نفاق او مطلع نشوند چنانچه حضرت پروردگار میفرماید و صوف
 میکند منافق را که اِذَا سَأَلَ عَنْهُمْ تَجِبِلْتَ أَجَسًا مَّهُمْ كِرَانٌ
 كَهُمْ لَوْ كُنْتُمْ لِقَوْلِهِمْ یعنی اے محمد زما نیگه بینی ایشانرا یعنی منافقانرا
 خوش آید ترا تخلیطی جبههاے ایشانرا و اگر سخن گویند گوش کن سخن اے
 ایشانرا پس پیغمبر ایشانرا شناخت و دیگرانرا شناسند چون هر کس
 ایشانرا شناختند و قبول کردند سخنهای اے ایشانرا پس ایشانرا
 بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را بر ایشان دادند بدستیکه مردمان
 تابع پادشاهان دنیا اند آقا کیسه که خدا در آنگاه دار و پس این بود یک
 قسم از آن چهار که گذشت قسم دوم از آنها که حدیث مردمان
 میرسانند مردی باشد که سخن رسول خدا را شنیده باشد و یا گرفته باشد
 پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نسیان از غیر معصوم متصور است
 آن شخص عمداً دروغ بر پیغمبر نگفته این حدیث در دست است میگوید
 که من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان میدانستند که این
 حدیث غلط است از او که قبول نمیکردند و اگر انرا نیز میدانستند که آن
 غلط است هر آینه آنرا روایت نمیکردند بدانکه قسم سیم از آنها که حدیث
 روایت کرده است مردی باشد از ایشان که سخن از رسول خدا شنیده
 باشد از چیزه که نهی کرده و بعد از آن امر کرده و آن شنونده با پیغمبر
 حاضر نبوده باشد و نمیداند که امر کرده است پس اول شنیده یا گرفته
 و لکن منسوخ را شنیده و نمیداند نا سخ را اگر آن شخص میدانست
 که آن حدیث منسوخ است روایت نمیکرد و اگر مسلمانان میدانست

که این حدیث منسوخ است روایت نمیکرد و اگر مسلمانان میدانستند
 که آن حدیث منسوخ است قبول نمی کردند بدانند که چها از آنها که حدیث
 روایت کنند مردی باشد که دروغ نه گوید بر سو خدا از ترس تعظیم
 بر سو خدا هیچ سهو و غلطی نه کرده باشد در آنچه خدا و رسول فرموده اند بے
 زیاده و نقصان همچنان روایت کرده باشد و عالم بر ناسخ و منسوخ بود
 باشد پس بناسخ عمل کرده باشد و منسوخ انداخته باشد بدستیکه در
 قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه است حضرت پروردگار
 میفرماید مَا آتَيْنَاكَمُ الرَّسُولُ مِنْ خَدْوَةٍ وَمَا هَدَيْنَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّبِعُوا
 پس آنکس که مشبه شد بر او و ندانست که مراد خدا و رسول چیست آیا
 چه کند پس بگوید بنا بر اقوال کدام طایفه باید نهاد و سخن کدام طایفه را
 باید عمل کرد و آنها که حق تعالی بر پاکی ایشان گواهی داده اند که اِنَّمَا
 يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ يُطَهِّرَكُمْ
 تَطْهِيرًا با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا آخر عمرشان هم
 محرم رسول خدا و صاحب شاقب و از خیر البشر بودند آیا بر وایت
 ایشان عمل اولی است یا از غیر ایشان بدانکه اصحاب رسول را
 یا راے سوال کرد از رسول نبود و تحقیق و تفتیش و تجسس هر چیز
 نتوانست نمود از برائے آنکه اکثر صحابه را هیچ قوت سوال نبود چرا که
 حق تعالی ایشانرا منع نموده از سوال چنانچه فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ أَنْ تَتَّبِعَ لَكُمْ لَسْتُ أَسْأَلُكُمْ عَنْهَا
 آنها بیکدیگر بیان آورده اید سوال میکنند از چیزهای که اگر سوال کنید
 چیز ظاهری شود که شمارا بد باشد چون آیه نازل ترک سوال کرده ایشان
 در باب آرزو بودند که اعرابی بیاید یا سائل بیاید سوال کند از ایشان
 بشنودند پس بشنود که مولا که من جعفر بن محمد صادق روایت
 میکند از جد خود علی بن الحسین او از جد بزرگوار علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء المرعیین و ابی الامتہ المعصومین
و وصی رسول رب العالمین علی بن ابیطالب علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود
با سلمان فارسی رضی اللہ عنہ کہ اے سلمان کہ ہر شب یکبار نزل و حضرت
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم او با من راز مے گفت و من با او راز مے گفتم و ہر روز
با او یک خلوت میکردم و جواب میفرمود مرا و ہر چہ مے پرسیدم و ہر گشتہ
باو مے ہر جا کہ باو مے میرفتم و ہمہ اصحاب پیغمبر میدانند کہ میچکس غیر از
من چنین نہ کردہ است پیغمبر غیر مرا محرم راز نمیدانست و میچکس نتوانست
کہ بغیر از من کہ نزد او در خلوت راز گوید و بیشتر خلوت در خانہ من بود و
ہر گاہ من نزد پیغمبر میرفتم در بعضی از منازل و مے خلوت میکرد و ہر اے
من و زنان خود را و غیر ایشان را بر مے خیر ایند و من با پیغمبر تنہا میبودم
و ہر گاہ او ہر اے خلوت در خانہ من مے آمدند فاطمہ و فرزند ان مرا منع
نیکردند و چندان سوال میکردم و میچکس طاقت جواب نمودہ کہ آنحضرت
از روئے شفقت و مہربانی جواب من میفرمود و جبرائیل را بر من ہر اے
سخن مے گفت و ہر چہ سخن را از من پنهان مے گفت با رسول خدا و من
عملہ را مے شنیدم و میچکس دیگر را این ہمہ نزد و بغیر از من و ہر گاہ سوالات
من تمام میشد خود ابتدا میفرمود پس ہر چہ آیات از قرآن مجید فرو میدادہ است
و ہر چہ چیز معلوم اول شدہ از حلال و حرام و امر و نہی و طاعت و معصیت
کہ او را معلوم شدہ است الا کہ آنرا من تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد
و من بحفظ خود و نوشتہ مرا تا ویل آن چیز کرد ظاہر و باطن آن و بر من عیان
ساخت و ہر چہ او فرمود یا دیگر گفتم و ہر چہ از آتہا فراموش نہ کردم و این حدیث
در میان جمیع مذاہب مشہور است خصوصاً در کتب ابو حنیفہ و شافعی بلکہ
در میان تمام فرق مسلمین آشکارا است و واضح است پس کیفیت احوالات
و اقوال و روایات اصحاب تفاسیر و احادیث را شنیدہ اید و درین زمان
معتقدات چہاں گروہ نیز ہر اے شام بیان کنم پس بگوئید کہ اعتقاد شما کدام یک

موافق حق است و کدام یک باطل است بدانکه اعتقاد اهل بیت و آنهایی که
 بر طریق ایشانند آنست که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزله میدانند و صفات
 قدیم یا و سببیت میدهند همه عزت و تبار او و حواله میکنند او را عالم و قادر بر
 همه چیز میدانند و میگویند که حق تعالی فاعل قیام نیست هر فعلیکه از و صادر
 میشود مشتمل است بر غرض و حکمت و نظام نیست و تکلیف مالا یتطاق نمیکند
 بنده خود را تکلیف کند به اختیار نه با اضطرار و ثواب و عذاب ایشانرا اینک
 کرداری نه و عقاب و هدیه بدکرداری و امر و نهی عاود است از برای
 آنکه امر بعد و محال است او قادر است بر آنچه بندگان قادر نیست و گویند
 که حق تعالی هرگز بجز و فسق بندگان اضی نباشد و کفر و فسق و ظلم بقدر
 نیست یک ذره نکند چون بندگی کند زیاده از آن مزد و بد و گویند که هیچ چشم
 او را نباید در دیدن و سراسر محال دانند و گویند که جمیع انبیاء را معصوم
 دانند از جمیع کبایر و صفایر و سبب و نییان رواندار و قائل باشند که جمیع
 انبیاء و اوصیاء را خدا تعیین نموده باشند و هرگز وصی پیغمبر را امت تعیین
 نه کرده باشد و هیچ پیغمبر را بجز وصیت از عالم دنیا نرفته باشد و گویند که پیغمبر
 افضل انبیاء و وصی او حکم الهی سید اوصیاء است و خدا او را تعیین نموده است
 و آیات قرآنی شاهد است و پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم امت را بخلاف
 و وصایت و امامت وصیت فرمود و بحکم الهی علی ابن ابیطالب علیه السلام
 معین کرد و قائل اند خلفا حضرت رسول دوازده اند و جمله معصوم اند و مطهر
 اند بحکم نص قرآنی و صاحب معجزه و صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم
 از موفّق و مخالف پیچکس انکار عصمت و طهارت و علم و شجاعت و زناوت
 و کرامت و قرابت ایشان نمیتوانند کرد و مشاهد ایشان قبل حاجات ایشان
 آنکه مطیع ایشانند بحکم خدا و رسول ناجی و رستگارند و منکر ایشان ملعون و مردود
 و است کفار است و گویند که عالم از لطف پروردگار خالی نباشد باید امام معصوم
 باشد و مخصوص در آن باب از ادله عقلی و نقلی کتاب یا ساخته اند و گویند

اجماع که مخالف نص بود باطل و بے اعتبار است و اجماع فتان و فجار را اعتبار
نکنند هر که بے طهارت باشد و بے نیت وضو و غسل نکند و مثل ابو حنیفه نگویند
که هر دو دست رو را بشویند و حال اینکه پیغمبر میفرماید ای صبیح للوجه
و ایسار للفراج و مسح گوش و گردن را نمکشند بدانند اینها همه بخلاف
حکم الهی است و پارانثویند و نماز را بے نیت صحیح ندانند و بسم الله را
از سوره فاتحه نهند از بید و معنی فاتحه را بفارسی جائز ندانند و بجای سوره
دو برگ سبز نگویند سجود و رکوع و قیام و قعود بطریق رسول خدا و اهل بیت رسول
و اصحاب کبار مثل سلمان و ایاذر و مقداد و بجا آورند و بجای سلام بر انبیا و
ملائکه یا و خطا نکنند اینهمه مذموب ابو حنیفه است او اینها را جائز میداند و نماز را
باطل نمیدانند و لکن خدا و رسول حرام و باطل فرموده است و بدعت در دین
است و همچنین گوشت خر گوش مستحاضه را حلال ندانند پوست سگ نجس الحین
است بد باغی پاک ندانند و شراب جو کشیده را حلال ندانند شطرنج و قیچ
شقو قمار را حلال ندانند و در نماز هر فاسق و فاجر الا این است ندانند و معتد
جج و منفه نسار این سخن یک فاسق از منیع او مطلق و ضایع نگذارند و مثل شافعی هم
نگویند که حد ساقط میشود از کسی که عقد کند با مادر خود یا خواهر خود اگر چه دانسته
باشد و نگویند بر کسی که در لفافه حرمین پیچیده ذکر خود را با مادر خود جماع کند و
لواط کند را حد نیست اینها همه مذموب شافعی است اگر خود گاو و سگ
باشد این مذموب را قبول نخواهد کرد و شافعی قبول می کند پس شاید ترا از کواب
و خرمیا شید چیزه و انصح باشد منکر شود قیاس عملی نمایند اول کسی قیاس
نمود ابلیس بوده است گفت انا خیر منه خلقته من نار و
خلقت من طین و هم کبره عمل بقیاس خود کرد ابو حنیفه بود و سیکوم
ابو یوسف بغدادی بود که متلازم ابو حنیفه بوده است و معاویه متابعت شد
لعین نمود و بجهت بعضی و عداوت امیر المؤمنین و ابو حنیفه و شافعی متابعت میکرد
معاون نمود و شایسته متابعت ابو حنیفه و شافعی میکنند پس اعتقاد و تقلید

باشد که ناجیه آنکسان است اعتقاد بآن داشته باشند آنها را پاک و مطهر بنمایند
 و واجب اطاعت بدانند و آنها است شفاعت کننده در روز جزا و ملاک
 کننده است مخالفان خود را و بگویند که صلوات بر اهل بیت رسول جاوید است
 و بیروی سنت معاویه و نیز بدلعون نکنند قول ابو حنیفه و شافعی و من تبعهم
 همه سنت معاویه و نیز بدست آنها که گذشت بدعت در دین است و بدعت
 معاویه را قبول نکنند و خدا فرموده هو الذی تصلی علیکم و ملائکته
 علی بن ابیطالب را امیر المؤمنین خوانده در زمان رسول خدا پیغمبر را بغیر
 علی بن ابیطالب ۲ امیر المؤمنین خوانده بحکم آیه انما ولیکم الله در زمان
 رسول ویرا ولی الله کرده است و ولی المؤمنین فرموده اند و صلوات بر ایشان
 فرستاده اند و اعدای ایشان را لعن جلی و خفی نوازش کردند و آیه انما یرث الله
 لیدهب عنکم الریح من اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و آیه
 یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم
 و ایضاً آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و ایضاً
 ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة و
 اینهمه آیات در شان اهل بیت رسول نازل شده است و امیر المؤمنین صلوات
 و سلامه علیه با علو شان و کمال و رفعت و ابن عم و برادر بوده باشد که پیغمبر
 او را بجمیع پیغمبران اولوالعزم برابر کرده است آیا شما هیچ شنیده اید که صد
 بست چهار هزار تن از پیغمبران و انبیاء المرسل و اولوالعزم آنکه وصی تعیین
 نه کرده باشد از دنیا رفته باشند اگر شما جواب بگوئید بنا بر اینکه وصی تعیین کرده
 باشند آیا بحکم الهی بود یا اینکه از خود وصی و خلیفه تعیین کرده اند اگر بحکم الهی بوده
 باشد آیا روایید که پیغمبر با فصل انبیاء و رسل بوده باشد خدا بر اوست او و
 حفظ دین او و وصی تعیین نه کرده باشد چون نتواند بود که پیغمبر با امر کرده باشد
 از وصیت خود بے وصیت از عالم فناء بعالم بقا رحلت کرده باشد از برای حفظ
 دین است خود و وصی و خلیفه تعیین نه کرده باشد پس پیغمبر باید که باشد که تحمل

شود اما منتی را که همه آسمانها و زمینها تحمل آن نتوانستند کرد و چنانکه شما هم میدانید
 پیغمبر ما خاتم انبیا است و اشرف مخلوقات است بگوئید که امام چه چیز است
 و کدام امامی که ابراهیم خلیل بوده است و گفت ای جاعلک للناس
 اماما و دیگر میفرماید و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و جاعلک
 دیگر میفرماید و جعلنا للمتقین اماما ما باید آنکه امام دو قسم است امام مستقیان
 و امام دوزخیان یعنی آنها یک مردم را میخوانند به جہنم و لکن مردم نمیدانند که نشانها
 امام مستقیان کدام است و چه چیز است و امام است از پیغمبر باذن خدا برسد و او
 را وصی خود گرداند آیا وصی پیغمبر ما باید که از نسل ابراهیم بوده باشد و آبا و اجداد
 او بزرگ قوم و شرف باشند و هرگز بت را نپرستیده باشند و با طهارت متولد
 شده باشند و درستی ایمان و نور و علم و قوت نفس و معرفت اسرار عرش ادب
 و اخلاق پسندیده و معرفت مبدا و معاد و سیاست شریعت و صبر نمودن
 و حلم و مداومت بطاعت و دوری نمودن از شهوات و با کرم و سخاوت
 و علم و شجاعت و عصمت و طهارت و حکمت و زهد باشد بودن بر کافران و منافقان
 و ظالمان و جبّاران شرط است یا نه و گرامی بودن بر مؤمنان و متقیان
 و اشکالیت قرآنی و تحقیقات فرقانی را از خبر مانع گذشته و آینده خبر دهد
 خدا و رسول^۱ او را دوست دارند و چندین آیات قرآنی در او نازل شده
 باشد بر عزم موافق و مخالف چندین از احادیث صحیح از پیغمبر و روح او فرو
 باشد که مخالفان ناقل اند که در کتب ایشان مذکور و مستورا است و در
 جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکر مانع عظیم نموده باشد و یک ضربت او را
 رسول خدا با اعمال بن و انس برابر کرده باشد و پیغمبر او را ابن عم و برادر و نور
 چشم خود خوانده باشد با جماع امت چنین اولی است با امامت یا اینکه باید
 امامت بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده با دگوششت و خون الاغ و گوسفند
 خنجرید پروریده شده باشد مدتی طریق عبودیت لات و عزیمتی را طے کرده
 باشد بعد از آنکه از ترس شمشیر اظہار ایمان نماید و در بالای منبر رسول خدا

بنشینند و از جواب زنی عاجز ماند و گوید که کلکم افقہ منی حتی المحدثات
 فی البیوت و حال اینکه ابو یوسف بعد از ابو حنیفہ نقل میکند کہ ما در زمان
 ہارون در بغداد مجلس ہارون بودیم مباحثہ مذہب شد ابو حنیفہ گفت کہ
 در تقابیر علما دیدم کہ در حجۃ الوداع رسول خدا در غدیر خم فرو و آمد بام حضرت
 رب العالمین و این آیه بر وی نازل شدہ بود یا ایہا الرسول بلغ ما
 أنزل الیک من ربک رسول ترسید ترسانید بمر و م بعد این آیه نازل شد
 وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
 بعد از نازل شدن این آیه آن حضرت دست علی بن ابیطالب را گرفت
 منبرے کہ از چهار شتر ساختہ بودند برآمد و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاہُ فَعَلِیْ مَوْلَاہُ
 اللَّهُمَّ وَالِیَّ مِنَ الْآلِہِ وَعَادِیَّ مِنْ عَادِہِ وَالنَّصْرُ مِنْ نَصْرِہِ وَاحْذِلْ
 مَنْ حَذَاکَہُ وَالْعَنْ مَنْ ظَلَمَکَ مَعَهُ ذَلِکَ میگوید کہ این دلالت بر ولایت
 نیک الحاصل باین ہمہ اولہ عقلی و آیات قرآنی ایراد نمودیم و جواب دہیم
 باز ہم میگوئیم کہ بعد از ان این آیه نازل شد و در غدیر خم الیوم اکملت
 لکم دینکم و انتم مکمل علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
 دینا و در باب حدیث مَنْ کُنْتُ مَوْلَاہُ فَعَلِیْ مَوْلَاہُ نیز مشہور است
 و دیگر چه میگوئید در آیه مابہ قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و
 نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبذل فنجعل لک
 اللہ علی الکاذبین آیا در روز مابہ از مردان و زنان بغیر علی بن ابیطالب
 و فاطمہ و حسن و حسین و دیگرے بایستہ بودہ یا نہ و خدا یتعالی علی ابن ابیطالب
 علیہ الصلوٰۃ والسلام را نفس رسول خواندہ این مخصوص آنحضرت است
 یا نہ آیا دیگر یہ ہم نفس رسول خواندہ سوال دیگر دارم آیا خلافت ابوبکر باجماع
 صحیح امت بودہ است یا اینکه چند نفر خواص خود اتفاق کردہ اند اگر گوئید
 کہ اجماع صحیح است بودہ است این عین کذب است اگر میگوئید کہ اجماع چند نفر
 بودہ است این عین نقض است و اگر گوئید کہ خواص است از اہل صل و التق

اتفاق کرو که اولی سست بخلاف از دیگران اینهم مثل اول کذب ثابت میشود
 چرا که غیر از ابی بکر منازع فیه بود که اعظم و افضل و اقدم و اعلم از جمیع اصحاب
 کیان بود از خواص اصحاب رسول در فضائل ایشان احادیث فرموده
 و مناقب ایشان اظهار نموده چه کسانی که از اهل بیت و بنی هاشم چه کسانی بودند
 که افضل ایشان بر او بلکه بر جمیع عالمیان ثابت بودند که علی بن ابیطالب
 و حسن و حسین و عباس و طلحه و زبیر و عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن مسعود
 و سلمان فارسی و ابی ذر و مقداد بن اسود و عمار یا سر و جابر انصاری و ابی
 ایوب انصاری و عثمان بن مظعون و ابی دوجانہ انصاری و خدیفہ الیمانی
 و ابی بن کعب و سعد بن عبیده و قیس بن سعد این همه افضل و اقدم و اوج
 از بکر بودند بیعت با و نه کردند پس چگونه اجماع بجمیع امت و اجماع اهل حل
 و العقد واقع شده است بلکه اجماع چند نفر خود آن و فتاق و کفار نشد
 اند و بنا گذاشتند که از برای اهل بیت پیغمبر ظلم و تعدی نمایند و حق ایشان
 را غصب نمایند و دین را بدینا بفروشدند بدانکه حضرت امیر المؤمنین علی بن
 ابیطالب با فضل بن عباس و جمیع بنی هاشم و جماعه از اصحاب کبار
 بر تخییر و تعیل و تکفین و تدفین رسول خدا مشغول بودند و اکثر از مشایخ
 صحابه در تفتیه بنی ساعده نشستند و پیغمبر خود را ترک نمودند بکفر و فتن
 و ناز غیر حاضر نه شدند از برای خلافت علی منازعت کردند چون جابر انصاری
 رسید دید که جمعی کثیر را از انصار متوجه شد سخن در میان ایشان دراز
 کشید گاهی بای بکر می گفت که دست دراز کن با تو بیعت کنیم و گاهی ابوبکر
 عقیده را میگفت بعد از منازعه بسیار از انصار گفتند که منا امیر و منکم
 امیر و سعد عقیده اکثر از انصار بود گفتند دست دراز کن با تو بیعت کنیم
 سعد مضایقه کرد و استجوین خلافت نه کرد و تا بعد از مبالغه بسیار که انصاریان
 راضی شده بودند پسرش دید که پدرش با امر خلافت راضی شده است برخواست
 شمشیر را برهنه کرد و بر سر پدرش آمد گفت چه حجت است ترا بر علی بن ابیطالب

از آنچه واقع شده در غدیر خم بحکم الهی دست علی را گرفت حضرت رسول اورا
 بر شما حاکم و امام ساخت همه راضی شدید و باو بیعت کردید و وی را تنبیه گفتید
 این زمان مخالفت میکنید امر خدا و رسول را پیغمبر امروز از میان شما رفته
 است و الله اے پدر ترک معامله کن اگر نه سر ترا از بدن جدا میکنم چون بعد
 این سخنان از پدر خود شنید پشیمان شد و استغفار نمود انصار باین دیگران
 را تکلیف نمودند عمر بر خواست و گفت این هرگز نه شود که دو کس مرتکب امر
 خلافت شوند و این امر شمشکی نشود فی الحال شمشیر کشید بر سر ابی بکر رفت که سخن
 بسیار گوید دست دراز کن تا بیعت کنم در آن حال فی الفور عمر بابتی بکر بیعت کرد
 بعد از او ابو عبید بیعت کرد و بعد از آن اصحاب ضلالت یک یک دو دو می
 آمدند و بیعت میکردند تا اینکه بخت نفر باو بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب
 شمشیر کشیده یک یک از اصحاب میرفت بجز و قهرایشان را می آورد و بیعت
 گرفت تا سه روز بعد بمشوال بوده بعد از سه روز متوجه مسجد رسولی شدند و
 خواستند که رسول را از قبر بیرون آورند و بر او نماز کنند امیر المؤمنین علیه السلام
 چوبی که دوسر از آهمن بود بر دست گرفته بر سر قبر پیغمبر استاده و فرمود که پیغمبر
 پیغمبر را بیرون آورید نمیگذارم تا آنکه شش شوم یا شمارا بقتل رسانم معاویه بابا بکر
 گفت که ترک کن این معامله که من از پیغمبر شنیدم که گفت روزیکه برادر من علی
 بن ابیطالب سرخی بر سر بسته باشد و چوبی بدین صفت در دست و
 باشد اگر از مشرق تا مغرب بر او حمله کنند غالب نشوند باذن الله تعالی جمله را
 بقتل رسانند چون معاویه این حکایت را گفت ترک این معنی نمودند و همه
 آمدند در مسجد رسولی نشستند و علی بن ابیطالب با اصحاب کبار و چند مؤمنان
 دین دار و جمعی از کبیران بنی هاشم که تابع آنحضرت بودند از یک جانب نشستن
 گفتگو دراز کشید علی بن ابیطالب برایشان حجتها گرفت و بر اے ایشان گفت
 پیغمبر خود را بگذاشتید بتغییل و تکفیر و تهمین او حاضر نشدید و در امر کی حکم الهی و
 فرمان حضرت رسالت پناهی منی متعلق بود و منازعت کردید در مشورت چند نفر

فاسق خلیفہ از برائے رسول تعیین نمودید و در آن حال عثمان بن عفان و
 عبد الرحمن عوف باز ہرہ میآمدند و عمر و ابو عبیدہ برخواستند و گفتند ای بنی امیہ
 و ابو زہرہ بیائید و بیعت کنید با بوبکر ایشان در آمدند و بیعت کردند و ایشان
 جمعی بودند کہ عداوت ایشان در حال حیوۃ رسول خدا با میر المؤمنین شہرہ تمام داشت
 عمر با جمعی کثیرے در آمد بر امیر المؤمنین با بنی ہاشم استاد و گفت بیائید بیعت کنید
 با ابی بکر کہ اکثر مردمان بوی بیعت کردہ برخواست و دست بستمشیر کرد و
 گفت و محاکات یا بن خطاب علی بن ابیطالب را کہ برادر و ابن عم رسول
 است و عبد اللہ و عباس و رؤسائے بنی ہاشم و خواص اصحاب را بہ بیعت
 ابن قحافہ کہ از ارزل الناس بہست دلالت ترا با بنی ہاشم نسبت بہست باندہ
 خویشان رسول حاضر اند و جمیع شرایط خلافت و امامت در ایشان موجود است
 زہیر قصدان کردہ شمشیر فرو داد و بر سر عمر و عمر فریاد بر آورد کہ اے سلام کلی
 فریاد مبرس و سلام کلی از عقب زہیر در آمد و شمشیر از دست او در ر. بود و
 عمر شمشیر از دست سلام گرفت قائم کرد و بنی ہاشم دست بستمشیر ہا کردند و
 امیر المؤمنین ایشان را منع کرد و فرمود کہ ما را بغیر صبر علاج نیست پس چون
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب دید کہ منافقان بعضی با اختیار و بعضی بقتل
 و اجبار بیعت کردہ و بوبکر و خلافت کردہ و فرمود کہ اے جماعت مخالفت
 پیغمبر خود کردید و حکم الہی را معطل گذاشتید و من باین کار سزاوارترم از ابابکر و
 اولی ترم از جمیع شما و افضل و اعلم و اشجع و اتقی و از ہذا بعین میباشم و این کا
 حق نیست از خدا بہتر سید و از رسول جو اہدایید و حق من بمن و اگر دید بعد از آن
 عمر برخواست و گفت یا علی اگر ہمہ ما کشتہ شویم متابعت تو نمیکنیم و دست از تو بر
 نمیداریم یا بطوع و رغبت یا بجز و قہر و امیر المؤمنین فرمود بخدا قسم از تو و از
 مردم باک ندارم ترا مثل عکس مردہ میدانم و اکثر ان بودے کہ پیش گرفته و صیبت
 رسول خدا کہ امر الہی شد کہ شمشیر از نیام ورم مگرد و سہ موضع کہ اگر چنین نبود میگذشت

کہ یک تن از آدمیان را در روی زمین کا فر باشد بخدا نیکذاشتیم احدی را از اعدا
 رسول و آنانکه منافق بودند بر سوختند و نیکذاشتیم یکے از منکران و لایق خود را بر این
 شکایت میکنیم اندوه خود را بخدا و اگر نه این بود که باندک زمانے پر ایشان میکردم
 جمیع شمارا و نرم میکردم گردنهای شمارا پس ابوبکر و ابو عبیدہ ہر دو از جابر بودند
 و گفتند یا بن عم رسول اللہ ما قرابت و فضائل تر از رفع نیکنیم الا آنست تو جوانی
 و از سق مبارک تویی و سہ مرحلہ طے کردہ ابو عبیدہ گفت یا ابوالحسن ابوبکر ہر دو
 ہست و از پیران قوم اند خدا تران عمر و ہد و اگر نہ این کار را بتو و اگر نہ خداوند
 باش فتنہ خفتہ را بیدار کن تو بیداری کہ دہا عربان و غیر ایشان باتو چہ گونه ہست
 امیر المؤمنین فرمود کہ او محاجر و انصار از خدا ترسید و از پیغمبر اندیشہ داری و حقیقہ
 کہ از اہلبیت پیغمبر است از خاندان او بیرون میرید شما میدانید کہ ما اہلبیت
 پیغمبریم و ما درین کار اولی تریم خدا ما را باین کار مخصوص گردانیدہ ہست و درین
 حال بشیون سعد انصاری گفت یا علی اگر این سخنان انصار را شنیدے پیش
 از آنکہ بابی بکر بیعت کرد و نہ بچکس باتو خلاف نکردہ بود و امیر المؤمنین فرمود کہ شما
 حلال استید کہ در روز قیامت نزد رسول خدا چہ حاجت مے آورید بخدا سوگند میدیم
 کہے را کہ روز غدیر خم از رسول خدا شنیدہ باشید مَن کُنْتُ مَوْلٰیہ فہذا علی
 مَوْلٰیہ اللہمَّ وَاٰلِ مَن وَاٰلَہٗ وَاَعَادِہٖ مَن عَادَہٗ بِرَحْمَۃِہٖ وَاٰلِہٖ وَاَعَادِہٖ
 بن ارقم کہ یکے از دشمنان اہلبیت رسول و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 بود ہست و از روایت میکنند کہ زید بن ارقم گفت در این حال دوازہ نفر از
 مردان بدوی برخواستند و گواہی دادند و گفتند کہ ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا
 بر منبر برآمد یا علی دست ترا گرفت و از جمیع خلائق فرمود کہ مَن کُنْتُ مَوْلٰیہ فہذا
 علی مَوْلٰیہ اللہمَّ وَاٰلِ مَن وَاٰلَہٗ وَاَعَادِہٖ مَن عَادَہٗ وَاٰلَہٗ وَاَعَادِہٖ بکر بیعت
 کردہ بودند عمر خطاب دید کہ نزدیک رسید با علی بن ابیطالب بیعت کنند مجلس را
 بر ہم زد و خلائق را پراگندہ کرد و روز دیگر دوازہ کس از اصحاب کبار بایکدیگر گفتند
 کہ چون ابوبکر بر منبر رسول آمد اورا از منبر پراگندید بعضے گفتند این نشاید کرد تا

عبدالله و عامر بن کویره و معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و عمر
 بن سعد و ابن مرجانه و لدا الزناد ملعون و مروان بن الحكم الملعون و باقی
 بنی امیه طاعین که امامان شمایند آیا پیروی نمودن این طائیفه اولی است
 یا آن گروه که اول ذکر شد و بر قول این طائیفه اعتماد بیشتر است یا آن کسانی که
 در اول ذکر شد بدانکه مخالفت این دو طائیفه بر جمیع امت ظاهر است و از
 روز وفات حضرت رسول خدا تا حال آیند و طائیفه قصد قتل یکدیگر کرده اند و در
 افعال و اعمال و عبادات و اعتقادات و مخالفت آیند و طائیفه ثابت است
 و این زمان بگویند که ازین دو طائیفه کدام بر حق است کدام بر باطل جواب
 بگویند و تمام علماء و فقهاء و بلغا خاصه و عامه مطلع اند در جمیع عالم اگر
 میگویند که طریق ایللیت رسول و معصومان و خاندان کبار باطل است کفر شما
 ثابت میشود و شکر قرآن میشود و اگر بگویند که طریق ابوبکر و عثمان و اتباع
 ایشان باطل است پس مذہب و ادعای شما باطل میشود و قضیع و بطل
 مذہب خود می کنید پس معین و معلوم گشت که حضرت علی بن ابیطالب صلوٰۃ
 الله و سلامه علیه و یازده فرزندان طاہرین او امام و جانشین و وصی پیغمبر صلی الله
 علیه و آله میباشند پس وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر اند و معین بنده
 است از جانب خدا و رسول اول علی بن ابیطالب بعد از و حضرت امام
 حسن و بعد از و برادرش حضرت حسین بعد از و علی بن الحسین
 بعد از و محمد باقر بعد از و جعفر صادق و بعد از و موسی کاظم و بعد
 از و حضرت مرخصا و بعد از و محمد تقی و بعد از و علی التقی بعد از و حسن
 العسكري بعد از و مهدی آخر الزمان و آن بزرگوار غائب است بحکم
 الهی و یک زمانه خواهد رسید تمام عالم پر ظلم و جور خواهد شد و از ظلم و جور ظهور خواهد
 گرفت بحکم الهی و تمام عالم پر عدل خواهد شد الخائضه اما انما در بیان بعضی
 از کلمات از زبان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یک از ادعیات در میان
 مذہب جعفری مشهور است دعای مذہب است و آن دعا از ناحیه حضرت مهدی خا

يرون آية وورآن دعا فرموده که وجعلت أجر محمد صلوا عليك عليه وآله
مؤدتهم في كتابك فقلت قل لا أسئلكم عليه أجر، إلا المؤددة في
القرآن وقلت ما سئلتكم من أجر فهو لكم وقلت ما أسئلكم عليه من
أجر إلا ما شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلا فكانوا هم السبل إليك والمسلك
إلى رضوانك فلما انقضت أيامه أقام وليه علي بن أبي طالب صلواتك
عليه ما وإلهما هاديا إذ كانت هو المنذر ولكل قوم هاد فقال والملائكة
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والضرب
من نصره واخذل من خذله وقال من كنت أنا بندي فعلي أميره وقال
أنا وعلي من شجرة واحدة وسائر الناس من أشجار شتى وإيضاح بعدا من
فرموده وأحله محل هرون من موسى فقال له أنت متى بمنزلة هرون
من موسى إلا الله لا ينبي بعدني وزوجة ابنته سيدة نساء العالمين وأحل
له من منجده ما حل له وسد الأبواب إلا باب شتم أودعه عليه وحكمه فقال
أنا مديونة العلم وعلي بابها فخر أرا دليحة فلبا بها من بابها ثم قال أنت
أخي وصي ووارثي لحقك من لحمي دمي من دمي وسلمك سلمتي وحرمتك
حرمتي وألا يمان مخالط لحقك ودمك كما خالط لحمي ودمي وأنت غدا
على الخوض خليفتي وأنت تقني ديني وتبخر عذاتي وشيعتك على منابر من نور
مبيضة وجوههم حولي في الجنة وهم جبرائي وإيضاح رسول الله ولو لا أنت
يا علي لم يعرف المؤمنون بعدني وكان بعدد هدي من الضلال ولو را
من العمى وجعل الله المنين وسراطه المستقيم لا يسبق يقراية في رجم ولا سابقية في
دين ولا يلحق في منقبة من مناقبه يجذ وخذ والرسول صلى الله عليه وآله وإلهما هاديا
على التاويل ولا تأخذه في الله لومة لائم قد وتر فيه صناديد العرب وقتل
أبطالهم وناوشت حواريهم فاودع قلوبهم أحقادا بدرية وخيبرية وخصية وغير
فاضت على عذارته وأكبت على مبارزته حتى قتل التاكئين والقاسطين والمارقين
ولما قضى نحبه وقته أشقى الأتقياء من الأولين والآخرين *